

رفقای مبارز:

دومین شماره " رزم دانشجو " دوره دوم سال دوم اینک در اختیارتان قرار میگیرد. بر مبنای سیاست عمومی دایره انتشارات و ارگان تحقیقاتی سازمان آمریکا " رزم دانشجو " مقالات مندرجه در این شماره بیان مواضع نویسندگان آنها بوده و الزاما در چهار چوب مواضع سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا نمی باشد. قابل تذکر است که قرار بود در این شماره مقالاتی در مورد اوضاع سیاسی - اقتصادی جامعه در سال گذشته آورده شود که به علل گوناگون از جمله نا آماده بودن مقاله سر وقت درج آنها به شماره آینده موکول میکنیم. امید داریم در آینده بتوانیم با کوشش تمام رفاقا بطور جدیتری با کمبود هایمان مبارزه کنیم و شماره های آینده " رزم دانشجو " را هر چه غنیر از پیش در اختیار تمام رفاقا قرار دهیم و باشد تا بدین طریق بتوانیم خدمتی هر چند کوچک به روشن شدن راه مبارزات دموکراتیک و استقلال طلبانه خلقمان بنمائیم.

رفقای مبارز:

سال گذشته، سالی پرتحول و امید بخش برای نهضت مردم ایران و مبارزه آزاد یخواهان و استقلال طلبانه خلقمان بود. سالی بود که در آن نهضت ما پرقوام تر و بس گسترده تر شد و بسیاری دیگر از توده های خلق به مبارزه فعال علیه رژیم خود فروخته و مرتجع پهلوی و اربابان امپریالیستیش رو آور شدند و در قشر جنبش نون انقلابی خلق بدست پرتوان سازمان ها و گروه های انقلابی وطن هر چه بلند تر به اهتزاز درآمد. سال گذشته، میهن ما شاهد دهها تظاهرات کوبنده کارگران قهرمان ایران چون اعتصابات چیت تهران، شاهد دهها خیزش و مبارزه دهقانان ستمدیده وطن چون رود سر، مبارزه رشد یابنده جنبش دانشجویی ایران و پیکار روحانیت مبارز و نویسندگان و هنرمندان آزاده و میهن پرست و بالاخره شاهد رشد قوام گیری و مبارزه قهرمانانه سازمانها و گروه های متشکل در جنبش نون انقلابی ایران بود. و حقا که نهضت خلق در سال گذشته کشتزارهای فراوانی را با بذر انقلاب شخم زد تا در زمانی نه بسیار دور کلهای آزادی و استقلال ایران را بار آورد.

میهن ما سالهاست که زیر یوغ رژیم خودکامه و مرتجع پهلوی و در چنگال غارت بیگانگان و خاصه امپریالیسم آمریکا بسر میرود و امروز با تعمیق و گسترش بحران فزاینده حاکم بر جامعه، بار سنگین زنجیرهای بردگی ارتجاع و امپریالیسم بینر از هر زمان دیگری بر پای هم میهنان زحمتکش سنگینی میکند. از برکت وجود منحوس این رژیم وطن فروش و بیگانه پرست، شرایط زندگی مردم ایران، روز بروز سخت تر میشود. گرانی و کمبایی مواد اولیه زندگی توده بیداد میکند و صنایع نیم بند و کشت و باوری ورشکسته ایران بسوی نابودی سوق داده شده و کلیه اقشار و طبقات خلق زیر فشار اقتصادی و سیاسی ستمگینی قرار گرفته اند. منابع طبیعی ملت ما به غارت میروند و جیب د اردسته خائن دربار و موشی بوروکرات و سرمایه دار و زمین دار بزرگ پر میشود و درآمد ناشی از پول نفت بیشتر از هر چیزی به کارخانه های نظامی آمریکا و اروپا برای خرید جنگ افزار و مسلح کردن رژیم ژاندارمشر پهلوی برای پاسبانی منافع امپریالیسم آمریکا در منطقه خلیج سرزیر میشود. مردم ما از این رژیم جز فقر و گرسنگی جز خفقان و استبداد، جز غارت و چپاول هیچ ندیده اند و تا زمانیکه این حکومت بر اریکه قدرت قرار دارد جز این نیز نخواهد بود.

رژیم سلطنتی پهلوی برای ادامه سلطه ننگینش و در مقابل رشد همه جانبه نهضت خلق، دستگاه فاشیستی - استبدادی بی نظیری را بر میهن ما حاکم کرده است. آنچه که امروز زیر لوای " حزب رستاخیز " علم شده، هیچ چیز گرعلنی کردن دستگاه ساواک و ترور و خفقان و سرکوب خلق نیست و حکومت زیر لوای این حزب فاشیستی هدف کنترل هر چه بیشتر و به بند کشاندن توده مردم

را دنبال میکند و همانا از طریق همین شبکه ساواکی ها و مشتق خود فروخته خائن است که رژیم شاه وسیع ترین دستگاه کنترل و سرکوب را برپا انداخته است. در مقابل با مبارزات توده مردم و هراسان از رشد جنبش نوین انقلابی خلق رژیم شاه به هر جنایت و زوالی دست زده و خواهد زد، زیر لوای خانه گردی توده مردم در خانه‌نشان نیز راحتی و آرامش ندارند، کارخانه ها و روستاها و دانشگاه بزرگ شبکه کنترل ساواک و نیروهای نظامی کشانده شده است و رژیمی که از هر حرکت توده سخت هراسناست هر مقاومت و مبارزه‌ای را به خاک و خون میکشاند. زندانیان شاه امروز با بیش از ۱۰۰ / ۰۰۰ زندانی سیاسی، این بهترین فرزندان خلق و مبارزین راه آزادی ایران، پر شده است و روز و هفته‌ای نیست که آزادهای در زیر شکنجه های آدمکشان ساواک به شهادت نرسد و یا خون تازه‌ای میدانهای تیر و سنگفرش های خیابانها را گلگون نکند. تاریخچه سیاه و سنگین حکومت محمد رضا شاه پر از جنایت و خود فروشی در حق مردم ایران است و باشد تا با واژگونی بساط این حکومت انتقام خون تمام شهیدان مان را بستانیم. آری مردم ما سرنوشت شایسته ای را برای این حکومت خائن در نظر دارند و هم امروز در مبارزات پیکر و گسترده شان تدارک آنرمی بینند.

رژیم شاه، رژیمی سخت منزلزل و بی پایه و لوزان است، از هیچ پشتیبانی در میان مردم سر خودار نیست و مگر از طریق خونریزی و جنایت و با زدن شلاق استبداد و فاشیسم برگردانده خلق قادر نیست حتی یکروز نیز به زندگی ننگینش ادامه دهد.

سال قبل این جانبیان در مقابل رشد جنبش خلق و مبارزه قهرمانانه سازمان های انقلابی عزیزان بسیاری را از ما گرفتند. شهید حمید اشرف (کادر رهبری سازمان چریکهای فدائی خلق) شهید بهرام آرام (کادر رهبری سازمان مجاهدین خلق ایران)، شهید پرویز و اعظم زاده (دبیر سابق فدراسیون ایتالیا) به همراه بسیاری دیگر از انقلابیون پاک باخته وطن در راه مبارزه علیه رژیم و آزادی و استقلال ایران به شهادت رسیدند و صدها تن از مبارزین به زندانیان شاه کشانیده شدند. خون سرح این شهیدان پرچم انقلاب را گلگون تر نموده است و با شهادت سرخشان حماسه ایمان و پایداری خلق را بار دیگر به اثبات رسانیدند. یادشان جاوید و خاطره شان گرامی باد.

علیرغم تمام کشتارها و تجاوزات که رژیم شاه در حق مردم ما انجام داده است، جنبش خلق هر روز مستحکم تر و گسترده تر میگردد و همانا این حرکت است که جریان اصلی جامعه ما را تشکیل میدهد و دور نیست آنروزی که این سرطان ۲۵۰۰ ساله را به یکبار از جا بکند و به گورستان تاریخ بشارد.

جنبش دانشجویان میهن پرست و رزمنده خارج از کشور در سال گذشته زیر شدیدترین ضربات رژیم شاه و امپریالیست های فرانسوی و آمریکائی قرار گرفت. در فرانسه زیر لوای دروغین "مبارزه با تروریسم" کنفدراسیون زیر حمله قرار گرفت و ۲ تن از اعضا، رهبری کنفدراسیون و ۴ تن از اعضا کنفدراسیون به زندان و تبعید کشانده شدند. در هوستون (تگزاس) تظاهرات حق طلبانه دانشجویان میهن پرست ایرانی مورد حمله پلیس فاشیستی آمریکا قرار گرفت و ۲۲ تن از اعضا و هواداران کنفدراسیون دستگیر و در معرض اخراج قرار گرفتند. ولیکن جنبش دانشجویی، خارجه با تکیه بر دستاوردهای جنبش انقلابی خلق و ایمان به آرمانهای والای خلق این یورش ضد انقلابی و توطئه فاشیستی را با تعرض متقابل و گسترده پاسخ گفت. بزرگترین تظاهرات و آکسیون های مبارزاتی سازمان داده شدند و دیری نیاید که رژیم شاه و امپریالیست های فرانسوی و آمریکائی در مقابل مبارزه به حق دانشجویان و پشتیبانی افکار عمومی و جنبش مردم کشورهای امپریالیستی به عقب نشینی مجبور شدند و جنبش مستحکم تر و گسترده تر از خلال این مبارزه پیروزند بیرون آمد. در چند ماه گذشته در دفاع و پشتیبانی از مبارزات مردم و زندانیان سیاسی و در اعتراض به کشتار انقلابیون و دستگیری مبارزین کنفدراسیون

مبارزات وسیعی را سازمان داد، نظائر آنها و اعتصاب غذاهاى مرکزی بر گزار شدند و در همین رابطه "مجلسه آزادى آمریکا به اشغال اعضا" کفدراسیون در آمد. مبارزات چند ماهه گذشته ندای خلق و مبارزه ما را در وسیع ترین سطح به همه جا منتقل نمود و هم اکنون کفدراسیون در حال بر گذارى مراحل نهائى این مرحله از مبارزه و تعرض بر علیه رژیم و امپریالیسم مى باشد.

رژیم شاه هراسان از مبارزه افشاگرانه و گسترده جنبش دانشجویى کارزار مسموم و توطئه آمیزى را بر علیه جنبش دانشجویى با هدف زمینه سازى برای احداث شبکه هاى حزب فاشیستى رستاخیز وابسته حلقه دادن جنبش دانشجویى خارجى تدارک حطه و غیر قانونى کردن کفدراسیون و سازمان هاى دانشجویى زیر لوای "سازمان هاى پرورشی" و تبلیغات ضد انقلابى بر علیه جنبش خلقى تحت عنوان "اسرار کفدراسیون فاش مى شود" آغاز کرده است. حقانیت مبارزه جنبش دانشجویى بر علیه رژیم و امپریالیسم مرزى روش این جنبش با دارودسته خائن و مزدور "کمیته مرکزی" و ابر قدرت غارتگر شىروى خمینى و همکارى جنبش ما با سازمان ها و مبارزات انقلابى خلقى کبیر ایران چیزهاى نیستند که شود با این تشبیه دروغین و فاشیستى وارونه جنوه دار و مردمان مبارزه به حق و شایسته دان جویان سپید پرست خارجه را بخوبى مىتوانستند و مىتوانستند تا بار دیگر این کارزار و پیروز فاشیستى را چون همیشه در هم شکست و چنین نیز خواهد شد.

همه میهنان عزیز، برادران و خواهران مبارزان

باشند تا در آستانه این سال نو بار دیگر پیمان و عهد کسوت ناپدیرمان را با مبارزات خلق با زندانیان سیاسى ایران، نهادهای استقلال طلبانه و آزاد یخواهانه مردم کبیر ایران تجدید کنیم. باشد تا در آستانه این سال نو ما درس گویى از تجارب و دستاوردهاى سال گذشته صفوى خود را هر چه مستحکم تر کرده و در راهى که با خون شهیدان سرخ گشته به پیش رشتابیم.

عهد سنگین بر دوش ماست و خلق کبیرمان امروز اجرای این عهد و دین را بپیراز هر زمان دیگر طلب میکند. بدر سرخ یاران را درو باید کرد.

یاران در مبارزه علیه رژیم مرتجع و امپریالیست هاى غارتگر بسا حیزید و با دفاع و پشتیبانى از مبارزات خلق ایران به پیش رشتابید.

سرنگون باد رژیم منقور پهلوى کوناه باد دست امپریالیستها از ایران
جاودان با خاطره شهیدای خلق
افتخار بسا زندانیان سیاسى قهرمان ایران
انجمن مبارزان مبارزه پیر

زمینه های انقلاب مشروطیت (۲)

مقدمه

نهضت مشروطه ایران - قیام مردم بر ضد استبداد و استعمار - همانند دیگر نهضت‌های تاریخ مردم ایران زمین را تکانی سخت داد. این نهضت زمانی بوقوع پیوست که از یکطرف وضع توده مردم سخت ناھنجار بود و بهمین سبب سربه طغیان برداشته بودند و از طرف دیگر حکومت پوسیده و خود گامه قاجار دیگر قادر نبود به شیوه سابق قدر قدرتی نموده و خود در لجن زاری فرو رفته بود. در یک چنین دورانی که اوضاع جامعه ایران انفجاری بود، بورژوازی بزرگ تجاری که خواسته‌هایش عمدتاً در رابطه با کنترل واردات و محدود کردن دست‌خارجیان در امور گمرکی

(مسیو نوز بلژیکی) بنیاد "عدالتخانه" برای حفظ اموال تجاری‌اش و بالاخره شرکت در قدرسیاسی

به نفع خود (مبارزه با استبداد فردی) بود زمینه را مساعد دیده بر محمل جنبش خود بخودی خلق که روز بروز گسترده تر میشد سوار شد (دوسید طباطبائی و بهبهانی نمایندگان سیاسی این طبقه بودند). کوتاه سخن، بورژوازی بزرگ تجاری ناراضیتی همه جانبه و روحیه مبارزه جوانه توده مردم را بهترین وسیله برای پیشبرد مقاصدش میدید ولی در عین حال شدیداً از جنبش وسیع توده‌ای هراس داشت تا بدان حد که در مقابل جنبش توده‌ای با نیروهای ارتجاعی کنار آمد و جنبش را فروخت.

در جنبش مشروطه ایران نیز مانند دیگر مبارزات مردم در برخورد به نقش مردم، خواسته‌های فرموله شده در مراحل مختلف و بالاخره در برخورد به معضلات و مشکلات جنبش مبارزه بین دو خط انقلابی و رفرمیست بخوبی آشکار است. برای بررسی اجمالی انقلاب مشروطه ما این دوران را به چهار مرحله تقسیم کرده ایم (این تقسیم بندی همانند تقسیم بندی احمد قاسمی در کتاب "شش سال انقلاب مشروطه ایران است").

مرحله اول - از تظاهرات آذر ۱۲۸۴ ش (۱۹۰۵ م) تا امضا قانون اساسی دی‌ماه ۱۲۸۵ ش

در این اوان دوسید (بهبهانی و طباطبائی) صحبت‌های فراوانی بر ضد عین الدوله می‌کردند (بهبهانی بدلیل بی‌اعتنائی عین الدوله به او و تضاد همتای شخصی) و عکس مسیو نوز بلژیکی را در رخت‌ملائی به همگان نشان داده مردم را می‌شورانیدند. در ۴ آذر ۱۲۸۴ تظاهرات توده‌ای عظیمی در تهران بوقوع پیوست که در واقع اولین سنگ بنای مشروطه را نهاد و ارتجاع را متوجه وخامت اوضاع و بسیار وحشت زده کرد. جریان از این قرار بود که خیر رسید بانک استقراضی روس بر خرابه‌ای بنا میشود که سابقاً قبرستان مسلمین بوده است. مردم برای اعتراضیه محل رفته و ساختمان نیمه کاره بانک را ویران نمودند. هر چند این طغیان در لوای مذهب انجام می‌گرفت (همانند بسیاری از طغیان‌های توده‌ای) ولی بخوبی نمایانگر خشم و نفرت واقعی توده مردم نسبت به مستبدین بومی و استعمارگران خارجی بود. در ۲۰ ام

همان ماه ارتجاع در صد تلافی برآمده و بدستور عین الدوله و تحت نظر حکمران تهران علاء الدوله ۱۷ تن از بازرگانان بزرگ را گرفته چوب‌بپایشان زدند. مردم به اعتراض برخاستند و خواهان شدت‌عمل در رابطه با این مسئله شدند ولی دوسید بخت‌نشینی در شاه عبدالعظیم را پیش نهادند. آنها می‌خواستند با تمنا و خواهش از اعلیحضرت (مظفرالدین شاه) و حضرت والا (عین الدوله) "عدالتخانه" بگیرند. پس از این واقعه عده‌ای از بازرگانان بزرگ برای بست‌نشینی به سفارت انگلیس پناه بردند و بهبهانی نامه‌ای به سفیر انگلیس نوشته خواهان میانجیگری بین ایشان (بست‌نشینان) و شاه شد. از سوی دیگر دسته‌ای که اکثرشان خرده بورژوازی فقیر شهری و

طلبه های پی چیز بودند برخوردارشان با گروه اول متفاوت بود، اینان از طریق شیخانه به افشای شاه و دولت پرداخته و سید جمال واعظ یکی از نمایندگان سیاسی این طبقه بر سر منبر افشاگری بسیار نمود. در همان زمان شایع شده بود که مردم خیال جهاد دارند، طباطبائی بالای منبر رفته و می گوید "مانه جنگی داریم و نه نزاعی، بادشاه ما مسلمانست با بادشاه مسلمان جهاد متصور نیست" (۱) ص ۸۷.

وحشت ارتجاع با درگیری وسیع مردم در جنبش بیشتر شد. در روز ۲۱ دی ماه عده زیادی از مردم تهران (اکثرا زنان) دور کالسکه شاه ازدحام کردند، بشاه اعتراض کرده خواستند که خود استه های بست نشینان بر آورده شود. بعد از این واقعه نخستین دستخط شاه راجع به ایجاد "عدالتخانه" که فقط مسئله "عدلیه" را مطرح می کرد به عین الدوله داده شد ولی این دستخط مردم را راضی نکرد. هم زمان در شب نامه ها "تساوی عموم در برابر قانون، دعوت مجلس ملی بمنظور وضع قوانین جدید" و "و اینکه" "آزادی کلام و مطبوعات حق طبیعی انسان است" مطرح میشد (احمد قاسمی ص ۶).

گسترش مبارزات مردم در تهران موجب شد که در روز ۶ مرداد عین الدوله بر کار شده و در روز ۱۳ مرداد ۱۲۸۵ ش (۱۹۰۶ م) فرمان مظفرالدین شاه که بفرمان مشروطه معروف است صادر گردد. در این فرمان نامی از ملت برده نشده بود از این جهت مردم اعتراض کرده فرمان را از دیوارها کنده و شاه بناچار فردایش فرمان دومی صادر کرد. فرمان دوم هم مانند اولی ناروشتی فراوان داشت ولی بهر حال سندی در عقب نشینی ارتجاع در مقابل جنبش مردم بشمار میرفت. ارتجاع سخت میکوشید که خبر گرفتن دستخط به خارج از تهران نرود. از این رو با وجود اینکه اجازه انتخابات در تهران در روز ۱۷ شهریور با امضاء شاه رسید ولی خبر آنرا به دیگر شهرها ستانها نفرستادند. مردم تبریز به اعتراض برخاستند و بالاخره شاه ناچار روز ۴ مهر ۱۲۸۵ ش تلگراف اجازه برگزاری انتخابات را به تبریز فرستاد. قبل از رسیدن تلگراف، تبریزیان انجمنی برای رسیدگی به امور انتخابات تاسیس نمودند و نظیر این انجمن در سایر شهرهای ایران نیز بوجود آمد. در تهران بهمت حیدرخان فرقه اجتماعیهون - عامیون تاسیس شد (پس از صدور فرمان مشروطه) که در رهبری آن "کمیته انقلاب" ۱۶ نفری قرار داشت. با رسیدن خبر انتخابات شور آزادی به تبریز مردم وطن ما را سخت به وجد در آورد. بقول کسروی تا گرفتن فرمان مشروطه "تنها تهران کار میکرد، ولی از اینجا تبریز با بعد از نهاد و سنگینی بیشتر بار را بگریز گرفت" (۱) ص ۱۲۷. او همچنین می نویسد که "تاثیر دوران اول کم کم مردم را به سیاست می کشاند، مردم دسته دسته جمع شده در باره مسائل مختلف ملکی و پیشرفت میهنشان سخن میروانند" (۱) ص ۲۳۷.

نظامنامه انتخابات مجلس مردم را به ۶ طبقه تقسیم میکرد شاهزادگان و قاجاریان، علما و طلبه ها، اعیان و بازرگانان، مالکان و کشاورزان و پیشه وران که هر طبقه نمایندگان خود را داشت. شرایط برای رای دادن و یا انتخاب شدن طوری طرح ریزی شده بود که اکثریت مردم کشور، دهقانان و کارگران و تهیدستان شهرها و بسیاری از کسبه و بازرگانان کوچک از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن محروم بودند. بعد از تشکیل اولین مجلس کشمکش بر سر تنظیم قانون اساسی آغاز گردید و در ضول این کشمکش ها نقش بارزی توسط تبریز ایفا شد. محمد علی میرزا که در آن موقع ولیعهد بود و در تبریز می نشست سعی به انحلال انجمن تبریز می نماید ولی تبریزیان مقاومت کرده و محمد علی میرزا عقب نشینی می کند. در همان زمان در تهران برای اولین بار لفظ "مشروع" بجای مشروطه توسط مرتجمی بنام شیخ فضل الله نوری مطرح گردید که با مخالفت شدید یاز سوی مردم و نیز عناصر مترقی درون مجلس روبرو شد که باز ارتجاع را مجبور به عقب نشینی گردانید.

بالاخره در ۸ دی ماه ۱۲۸۵ ش (۱۴ ذی قعدة ۱۳۲۴ ق) قانون اساسی در بستر مرگ به توشیح مظفرالدین شاه می رسد . قانون اساسی اساسا بیان خواست بزرگ تجاری و فتودالهای لیبرال بود و در این قانون به حقوق اکثریت مردم ایران توجه چندانی نشده است . انجمن تبریز از همان آغاز خواستار اضافه شدن بر قانون اساسی و از بین رفتن کاستی های آن شد . تبریزیان خواستهای هفتگانه خود را که مهمترینشان در زمینه تحکیم موقعیت مشروطه و مجلس کم کردن قدرت شاه و کوتاه گردیدن دست امپریالیستها در امور اقتصادی و گمرکی بود برای مجلس فرستادند (۱) ص ۲۱۴ . کسروی می نویسد بدنبال رسیدن خبر تصویب قانون اساسی " دسته های شاگردان مدارس که در کشاکش مردم تبریز با حکومت بر سر از بین بردن کمیهای قانون اساسی و ... در تبریز براه می افتاد و به مردم روحیه می داد " (۱) ص ۲۱۶ . بالاخره با همت تبریز متمم قانون اساسی که از اصل آن مترقی تر بوده و انعکاسی از خواست های بورژوازی متوسط میباشد در ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ ق بتصویب رسید .

از جمله کارهای مجلس اول، که از ۱۴ مهر ماه ۱۲۸۵ ش شروع بکار می کند، لغو تیول داری و تسعیر (سیستم مالیاتی محصول) ، تصویب اساسنامه بانک ملی ، رسیدگی به وضع کارشناسان خارجی در گمرک و بالاخره تصویب قانون اساسی است که با وجود مخالفت مردم و عناصر مبارز در مجلس هسته ارتجاعی تشکیل مجلس سنا را جهت کم کردن قدرت مجلس شورا با خود دارد .

دو سید در این مجلس نمایندده نبودند ولی نقش زیادی در رهبری مجلس داشتند . تعداد نمایندگان مالک در این مجلس از مجالس دیگر کمتر بود (۲۱ درصد) در حالیکه در مجلس دوم و سوم به ترتیب ۳۰ درصد و ۴۹ درصد نمایندگان مالک بودند (دو مبارز ص ۶۶) . در بار وظایف این مجلس را در سطح " مشاوره و مذاقه لازم " و " اعانت لازم ... بهیشت وزرای دولتخواه " معین کرده بود نه وضع قوانین و دخالت در اجرای آنها .

در این مرحله که شرحش را گفتیم از یک طرف خواست آزادی خواهی و مبارزه با سیستم فرسوده در میان مردم رشد میکند و از طرف دیگر دربار در مقابل یورش مردم عقب نشینی می کند . رهبری نهضت با بورژوازی بزرگ تجاری است که با بست نشینی و معاشات با دربار می خواهد خواسته هایش را بگیرد و با تصویب قانون اساسی او به خواستهای خود می رسد . این طبقه از حرکت انقلابی مردم وحشت داشته بدانگونه که دو سید مبارزه مردم تبریز برای بدست آوردن متمم قانون اساسی و تحت رهبری انجمن را عامل " هرج و مرج " می دانستند . از این مرحله بعد بورژوازی بزرگ در آن جهت می رود که به عامل ترمز کننده ای در جنبش خلق بدل شود و عقب نشینی اش پس از تصویب متمم قانون اساسی (که آنرا زیاد میدانست) شروع میشود . در این مرحله مرز بندی بین دو خط سازش کار و انقلابی چندان دقیق نیست . دولت انگلیس بخاطر تضادش با روسیه تزاری ما - سک " مشروطه خواهی " بچهره زده در اغفال عده ای از روشنفکران می کوشد .

مرحله دوم - از امضا قانون اساسی تا به ثواب بستن مجلس در تیرماه ۱۲۸۷ ش (۱۹۰۹ م)

" هشیار میشوند ، بیدار میشوند ، با خواب رفتگان ، از جان میجمنند آن مردگان مرگ " (بیما)

پس از امضا قانون اساسی جنبش مردم در نواحی مختلف کشور هر چه بیشتر پرا گرفت . در زمستان و بهار ۱۲۸۶ - ۱۲۸۵ ش دهقانان رشت ، تنکابن ، لنکرود و رودسر بشورش بلند شدند و از پرداختن " حق " مالکان سر باز زدند . در طالش و آذربایجان و همچنین در تالش و بائیز ۱۲۸۶ در قوچان ، اصفهان ، سیستان و بم نیز شورش های دهقانی رخ داد . در بسیاری از این شورشها دهقانان مالکان را از زمین رانده خود زمینها را تصاحب کردند . در زمستان سال

۱۲۸۵ اعتصابات کارگران و کارمندان آغاز شد. کارگران و باربران بوشهر، کارمندان تلگرافخانه تبریز، کارمندان تلگراف سراسر ایران، کارگران چاپخانه های تهران، کرجی، رانان انزلی، کشیکها شبانه بازار تهران و حتی پلیس تهران همه دست به اعتصاب زدند.

از طرف دیگر ارتجاع نیز با روی کار آمدن محمدعلی میرزا (زمستان ۱۲۸۶ ش) خود رامستقر کرد و در تدارک حمله به جنبش بود. محمدعلی میرزا که وابستگی زیادی به روسیه داشت و در مکتب شایسال روسی پرورش یافته و لیاخوف قزاق از بهترین یارانش بود از همان آغاز سلطنت در پی نقضای بود که بتواند سلطه استبداد را دوباره در ایران برقرار نماید. برخلاف تهرانی ها مردم تبریز بخاطر شناخت عمیقی که از این عنصر پلید داشتند گول ظاهر سازی ها و "مشروطه خواهی" اش را نخوردند.

مقارن مبارزه بر سر گرفتن قانون اساسی در تبریز "مرکز غیبی" بوجود آمد (۱۹۰۶ م) که از ۱۲ نفر تشکیل میشد و در واقع هسته مرکزی حزب اجتماعیون عامیون (سوسیال دموکراسی) بود که با سوسیال دموکراتهای قفقاز تحت رهبری نریمان نریمان اف نیز تماس داشت. مرامنامه "مرکز غیبی" همان مرامنامه سوسیال دموکراسی در قفقاز بود که ترجمه شده بود (مسئله ارضی را نیز مطرح می کرد). "مرکز غیبی" تحت رهبری علی مسیو، حاجیعلی دیاوروس و رسول صدقیانی قرار داشت، بعدتر آنها در تبریز دست به ایجاد سازمان مجاهدین زده و ارتش خلق یا فدائیان را برای پاسداری از مشروطه بوجود آوردند. انجمن تبریز نیز توسط "مرکز غیبی" رهبری میشد. با وجود اینکه بخیر از اقشار مختلف بورژوازی و خرده بورژوازی عده ای از فئودالهای لیبرال و اشراف نیز عضو انجمن بودند ولی بدلیل وجود رهبری انقلابی این انجمن پشتیبان اصلی متمم قانون اساسی بود و در طول نهضت مشروطه حرکات ارج داری نمود. بعد از تبریز انقلابیون سایر شهرهای شمالی ایران نیز دست به ایجاد سازمان مجاهدین زده ارتش فدائیان را بوجود آوردند. در این مرحله از انقلاب تعداد انجمن ها و گروههای سیاسی متشکله در ایران رشد بسیار یافت. این سازمانها نقش بسیار زیادی در بردن مسائل سیاسی و اجتماعی به میان مردم و عمیق تر شدن انقلاب در جامعه داشتند. در نقاضی چون بم، نرماشیر و جیرفت بدنبال خیزشهای دهقانی انجمن هائی بوجود آمدند که مبارزاتشان اساسا ضد فئودالی بود. در این هنگام در تهران مجموعا ۱۸۰ انجمن وجود داشت که مترقی ترین آنها انجمن آذربایجانیان بود که در رهبری اش کمیته ۱۶ نفری حیدرخان بود. در مرحله دوم انقلاب با پیشرفت جنبش و دقیق شدن قطب بندیها، عده ای از فئودالها و بورژوازی بزرگ تجاری از انجمن ها کناره گرفتند و نمایندگان قشرهای پائینی بین از پیش به انجمن ها روی آوردند و این امر بویژه در گیلان و آذربایجان بچشم می خورد. در ضمن ارتجاعیون نیز دست به ایجاد انجمن هائی زدند از جمله انجمن "فتوت" در تهران و انجمن "اسلامیه" و "مساوات" در تبریز.

در این مرحله که انقلاب به عمق جامعه نفوذ کرده است ارتجاع سخت هراسیده و در تدارک است. در مقابل تمام حرکات فعال مایشائی محمدعلی میرزا جناح سازش کار در تهران تنها خود سکوت می کند بلکه مردم راه بویژه انقلابیون آذربایجان را نیز به آرامش دعوت می نماید. محمد علی میرزا مدتی بعد از به تخت نشستن، برای مقابله با جنبش مردم یکی از مهره های سهم استبداد و نوکر امپریالیسم روس - امین السلطان اتابک - را که در خارج بسر میبرد با اسم اینکه "مشروطه خواه" شده است بسر کاری آورد و اتابک سعی میکند طرفدارانی چند در بین مجلسیان بیابد که بهر حال دودستگی های فراوانی ایجاد کرد. با اعدام انقلابی اتابک توسط عباس آقا فدائی - ارتجاع سخت به وحشت افتاده ظاهرا عقب می نشیند. ولی این عقب نشینی ارتجاع طولی نمی کشد، دوباره دست بدامن روحانیت ارتجاعی شیخ فضل الله نوری می شود و این "روحانی" تحت این

عنوان که کشور ایران " مشروطه " می خواهد و مشروطه " ضد دین و شریعت " است بنای مخالفت با مجلس را گذاشته در تیرماه ۱۲۸۶ ش با اطرافیان خود بخرج دربار در شاه عبدالعظیم متحصن می شود . از طرف دیگر عده ای از اوماشان و شعبان بی مخ های زمان تحت نظر دربار بطرف مجلس حرکت کرده و چون با مقاومت آزادی خواهان روبرو می شوند در آذر ۱۲۸۶ ش در میدان توپخانه چادر زده و دست به آزار و اذیت مردم بویژه آزادی خواهان می زنند . در مقابل حرکات ارتجاع ، دو سید فقط به " انتقاد " می پردازند تا بالاخره انجمن تبریز قدم پیش می گذارد و محمد علی میرزا را که طناً بمخالفت با مشروطیت برخاسته بود از سلطنت خلع کرده و این را با تلگراف به همه نقاط ایران خبر میدهد . ارتجاع دو باره عقب نشینی کرده " غائله میدان توپخانه " خاتمه می پذیرد و شیخ فضل الله نوری از شاه عبدالعظیم باز می گردد و شاه سوگند نامه ای دروغین در " پاسداری " از مشروطه امضا می کند . ولی مصمم تر از پیش با کمک مشاورینش در صدد نابودی جنبش بر آمد .

در این هنگام با رشد و تعمیق انقلاب و امپریالیسم روس و انگلیس بخاطر تضاد مشترك با امپریالیسم آلمان که خواهان نفوذ در ایران بود و مهم تر از آن بدلیل وحشت از گسترش انقلاب به

سایر کشورهای آسیا ، در صدد سرکوب انقلاب بر می آیند . قرارداد محرمانه شهریور ۱۲۸۶ ش (اوت ۱۹۰۷ م) بین این دو امپریالیست به امضا می رسد که در واقع قرار اسارت ایران بود . از این زمان انقلاب از خارج و داخل مورد حمله شدید قرار می گیرد . در ۲۳ فروردین ۱۲۸۷ ش (۱۹۰۸ م) سپاه تزاری به بهانه " حفاظت جان " روسیان مقیم ایران به ایران حمله ور می شود و دولت عثمانی نیز تجاوزات خود را بر ناحیه غربی ایران فزونی می بخشد . و بالاخره در ۱۳ خرداد ۱۲۸۷ سفرای روس و انگلیس به رجال تهران اعلام " خطر " می کنند . " ما بنمایندگی از دولت دوستار ایران بیمنای این راه را که کشور ایران در پیش میدارد بشما آگاهی میدهم . این راه پایان بسیار بدی خواهد داشت . امید مندیم شما بنام وزیر خارجه همکاران خودتان و مجلسیان را از بیمنای این راه آگاه گردانید " . (۱) ص ۵۶۴ . پس از رفتن دو سفیر خبر به تقی زاده و مستشارالدوله در مجلس می رسد و آنها " . . . از آنجا که يك توده بیمار بهتر است تا يك تسوده مرده باین شدند که در برابر شاه تفنگ و افزار جنگ بکار نبرند " . (۱) ص ۵۶۵ .

در چهاردهم خرداد ۱۲۸۷ محمد علی میرزا همراه با لیاخوف و شاپشال به بهانه " گردش " به باغشاه می رود . و از همان زمان توپها را بطرف مجلس حرکت می دهند و علناً تدارک حمله به مجلس را می بینند . در دوم تیرماه ۱۲۸۷ قزاقان به فرماندهی لیاخوف به مجلس حمله می کنند و خانه ملت را بسته و کشتار و بند و تبعید آزادی خواهان آغاز می شود که به دادگاهها باغشاه معروف است .

بدستور محمد علی میرزا بسیاری از انقلابیون را زیر شکنجه کشتند ، ملک المتکلمین و میرزا جها نگیرخان (مدیر روزنامه صور اسرافیل) را در باغشاه در حضور محمد علی میرزا خفه کردند . اینان حاضر نشده بودند همانند تقی زاده ها به سفارتخانه ها پناهنده شوند . گویند ملک را در حالیکه می خواند : " ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما ، بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خندان به قتلگاه بردند . مدیر روزنامه روح القدس نیز زیر دست شکنجه گران باغشاه بقتل رسید . قاضی ارداقی را سم خوراندند و بالاخره سید جمال الدین اصفهانی را در زندان بروجرد کشتند . دو سید و بسیاری دیگر را از تهران تبعید کردند و عده ای دیگر نیز خود راهی عراق شدند . باین ترتیب ارتجاع در تهران چیرگی می یابد .

حرکات پیش از کودتای محمد علی میرزا مردم را متوجه برنامه های ارتجاع کرده بود و برای حفاظت از مجلس به میدان بهارستان روی آوردند ، ولی نارهبانی چون دو سید ، تقی زاده ، ممتازالدوله و مستشارالدوله مردم را خاموش کرده و به خانه هایشان می فرستند . تقی زاده تحت این

عنوان که اینکار ملت را "آنارشپیست" قلم داد می‌کند، و یا اینکه در روزنامه مجلس می‌نویسد که مردم "با مظلومیت و افتادگی از بزرگان خود و شخص اعلی حضرت جبر کسور وارد برده اصل قانون اساسی را مسئلت دارند" (۱) ص ۵۸۹ - ۵۸۸ مردم را به در یوزگی از دربار دعوت میکند. در روز حمله به مجلس تقی زاده خود در خانه مانده و سپس با کالسکه دولت انگلیس به کسولگری انگلیس رینا هنده شده و سپس عازم اروپا می‌شود.

با وجود غالب بودن مشی سازشکارانه در تهران، در روز حمله ششصد تنگدار از مجلس دفاع می‌کنند و ۲۵۰۰ نفر در این درگیری کشته میشوند. در حمله قزاقان بر رهبری لیاخوف انقلابیون به افسران روسی تیراندازی نکرده و آنها، از جمله لیاخوف، بپرا حتی در میدان نبرد رفت و آمد کرده دستور صادر می‌کردند. کسروی حتی معتقد است که اثر به روسها تیر زده بودند امکان پیروزی وجود داشت. "اگر خامی را کنار گذارده افسران روسی را زدندی بیگمان پیروزی بهره آنان بودی" (۱) ص ۶۲۷.

با کودتای محمد علی میرزا مشروطه از بسیاری از نقاط ایران برچیده شد، در اکثر شهرها بدلیل عدم وجود رهبری انقلابی مقاومتی صورت نگرفت، در رشت که مردم مقاومت نشان دادند سه تن کشته شدند. مقارن به توپ بستن مجلس در تهران قوای دولتی حمله اش را به تبریز آغاز می‌کند و با شروع جنگ قطببندی در صف خلق دقیق‌تر می‌شود. عده ای از نمایندگان منزلزل انجمن تبریز بدنبال شکست تهران مشروطه را پایان یافته پنداشته، یا به غزلسکده خود پناه می‌برند و یا اینکه راهی کسولخانه های خارجی می‌گردند، تنها مجاهدین و مردم بی چیز بودند که بقا و متبرخاستند.

خلاصه کنیم، در این مرحله بورژوازی تجارز ایران که در مرحله قبل امتیازاتی بدست آورده بود، از انقلاب که آتشگیر و نقش عامل جلو گیرنده جنبش را پیدا نمود و بسیاری از اینان بسوی دربار میروند. بر خلاف بورژوازی تجاری مردم شهر نشین که دست آورده های مرحله اول را کافی میدانند هرچه بیشتر درگیر انقلاب شده و خواسته های بیشتری داشتند، خرد، بورژوازی و بورژوازی و اقشار فقیر شهرها قانون اساسی را کافی ندانسته خواهان تغییرات بیشتر هستند. لکن اکثریت مردم ایران - دهقانان - از این نهضت جدا مانده و حتی انجمن تبریز نیز به مسئله ارضی توجه چندانی نمی‌کند. اساسا بورژوازی ملی ایران بدلیل ضعف سیاسی و اقتصادی قادر نبود حتی رفم - هائی در وضع دهقانان صورت دهد و موقعی که دهقانان خود پیش قدم می‌شدند و از پرداخت بهره، مالکانه سرمازی زدند انجمنها و بویژه مجلس به اعتراض بر می‌خاست. باین ترتیب نهضت مشروطه ایران در زندگی اکثریت مردم ایران، که در واقع نهضت در زمینه شورشهایشان بوجود آمده بود، تغییراتی چندان ایجاد نکرد. تیلورد و خط سازشکار و انقلابی در رهبری جنبش در دو شهر تهران و تبریز در این مرحله بخوبی نمایان است که اولی تحت رهبری دوسید و دومی زیر نظر مجاهدین اقدام می‌نمود. در این مرحله ارتجاع از سرگیجه درآمده خود را برای یورش آماده ساخت و به تبلیغ ایدئولوژی ارتجاعی "مشروعیه پرداخت. بالاخره در این مرحله روسیه و انگلیس که از اوج گیری جنبش سخت بهراس افتاده بودند بدنبال معاهده ۱۹۰۷ با هم کسار آمده و روسیه علنا و انگلیس در خفا به سرکوب جنبش پرداخته، دولت عثمانی نیز به خاک ایران تجاوز کرده و در سرکوب آزاد یخواهان شریک شد.

مرحله سوم - از قیام تبریز ۱۲۸۷ش تا فتح تهران ۱۲۸۸ش

پس از اینکه مجلس به توپ بسته شد، بسیاری از آزادیخواهان دستگیر و یا متواری شدند. حیدرخان عموآغلی که تا آن زمان در تهران سازماندهی می کرد خود را به باکورسانید و پس از سا- زماندهی مجاهدین قفقازی که به ایران اعزام میشدند به تبریز رفته و به زودی یکی از ارکان انقلاب آذربایجان گردید. در تبریز فرقه ای اجتماعیهون عامیهون که در سال ۱۲۸۵ش (۱۹۰۶م) با همکاری نریمان نریمانوف (سرپرست کمیته سوسیال - دموکراتهای تغلیس) تشکیل شده بود بدست حیدرخان و کریمانی علی مسیو، حاجی علی دوافروش و عده ای دیگر از سوسیال دموکراتهای ایرانی تجدید سا- زمان یافت و سازمان مجاهدین و نیز یک "مرکز غیبی" برای رهبری انقلاب برپا شد. حیدرخان در جریان انقلاب تاثیر بسیار زیادی بر ستارخان و باقرخان داشت بطوریکه ستار دست به شانه حیدر میزد و میگفت "هر چه حیدرخان بگوید همان است".

در این مرحله از انقلاب مرکزیت انقلاب از تهران به تبریز منتقل شد. در غیاب مجلس شورای انجمن ایالتی تبریز خود را جانشین مجلس اعلام نموده و بدستور انجمن روزنامه "ملت" که در حقیقت ارکان آزادیخواهان بود انتشار یافت. انقلابیون تبریز، حتی پیش از سقوط مجلس دست به تدارک بسیار وسیعی زده و مردم بپا خاسته تبریز را متشکل نموده و خود را برای آمدن به تهران آماده می کنند. بگفته کمروی "شهر بیچاره دیگر گردیده و گفتگوی همه از تفنگ خریدن و مشق سربازی کردن و آماده جنگ و جانفشانی کردن شده بود. هر روز هنگام بازسین بازارها بسته و چپ فروش و مسگر و هر چه که می بودی به خانه های خود می شتافتند و رخت دیگر کرده تفنگ برداشته آهنگ سربازخانه کوی خود میکردند". در خرداد ۱۲۸۷ش مجاهدین تبریز به رهبری ستار برای نجات مجلس بسوی تهران حرکت می کنند. هنوز خیلی از شهر دور نشده بودند که مرتجعین "اسلامیه" ای که مشتق از اراذل و اوباش را از قبل مسلح کرده بودند شهر را به شورش و اغتشاش میکشند. انجمن "اسلامیه" که فتوایها وعده ای از آخوند های ارتجاعی در آن جمع بودند در سال ۱۲۸۶ش (۱۹۰۷م) بوسیله محمد علی شاه در تبریز درست شده بود و در حقیقت ستون پنجم حکومت در شهر بود. مجاهدین بالاچاره به شهر بازگشته و آشوب "اسلامیه" ایها را می خوابانند. لکن دسیسه های ارتجاع ادامه میابد.

بدستور محمدعلیشاه شجاع نظام و بیوکخان که از مرتجعین فتوادل بودند با سواران خود به تبریز آمده به "اسلامیه" نشینان می پیوندند - این سر آغاز جنگهای ۱۱ ماهه تبریز است. شجاع نظام و بیوکخان در مقابل انقلابیون کاری از پیش نبرده و موفق به فتح کامل شهر نمی گردند (دو محله بزرگ در دست مرتجعین بود) و بالاخره محمدعلیشاه رحیمخان را با سوارانش عازم تبریز می کند. رهبران مجاهدین در مقابل سپاه رحیمخان ضعف نشان داده و شهر بدون هیچ مقاومتی فتح می گردد، پرچم های سفید تسلیم در بالای در خانه ها بالا میروند و کار تبریز تمام شده بنظر می آید. تنها یک محله بود که تسلیم نمیشود و آنهم امیرخیز است، جایی که رهبری مجاهدین در دست ستارخان بود. ستار با ۱۷ تن از یارانش دست به بائین کشیدن پرچم های سفید از سردر خانه های محلات دیگر می زند و بجای پرچم های سفید پرچم های قرمز می افرازد، بدین ترتیب دوباره شعله های انقلاب در تبریز بالا میگیرد و رحیمخان و دارو دسته اش از شهر فرار می کنند. خبر پیروزی تبریز به تهران میرسد و پشت محمدعلیشاه را می لرزاند.

اینبار دو تن از بزرگترین دشمنان مشروطه و جلادان بنام عین الدوله با سمت والیکری آذربایجان و سپهدار با سمت سپهسالار قشون آذربایجان برای سرکوب انقلاب به تبریز فرستاده می شوند. تا رسیدن عین الدوله مرتجعین شکست خورده دست به محاصره شهر و انواع تضییقات می زنند. عین الدوله که میرسد سعی در فریب انقلابیون می کند لکن نه نیرنگهایش و نه قشون خونخو-

ارزش کاری از پیش نمی‌برند. قشون عین الدوله بیش از ۳۰ هزار نفر در مقابل ۱۰ هزار نفر مجاهدین بود. پس از چهار ماه جنگ بی‌امان انقلابیون پیروز شده، ارتجاعیون دست از محاصره تبریز پر داشته هر یک براه خود می‌روند. تبریز آزادیش را دوباره بدست می‌آورد.

در جریان جنگهای چهار ماهه تبریز که دوران اول جنگهای ۱۱ ماهه استرعه‌ای از سوسیال دموکراتهای روس با مقدار زیادی فشنگ و بمب به یاری تبریز آمدند. اینان فن ساختن بمب، که مخربترین سلاح آن روز بشمار میرفت و انفجار آن وحشت‌عظیمی در صفوف دشمن ایجاد می‌کرد، را با خود می‌آوردند. آمدن این عده که اکثراً فعله و کارگر بودند بسیار بر روحیه مجاهدین و مردم تبریز اثر گذاشت. انقلابیون ایرانی و روسی در یک سنگر جنگیده و همبستگی‌شان تا بدان حد بود که هنگامی که مسیو چلیتوویکی از سردستان روسی در جنگ با ارتجاع کشته میشود بگفته کسروی مردم تبریز یکی از بزرگترین تشییع‌جنازه‌ها را برایش دارند.

شکست ارتجاع و پیروزی مجاهدین در تبریز مردم دیگر شهرهای آذربایجان را تکان میدهد. از جمله در سلماس، خوی، مرند، و رضائیه مردم بیامیخیزند و مجاهدین تبریز با فرستادن سپاه در رهانیدن سایر شهرهای آذربایجان سهیم شدند. در این هنگام در سراسر آذربایجان ۴ هزار مجاهد و تنها در تبریز ۲ هزار مجاهد آماده جانفشانی برای حفظ و حراست از آزادی با خون بدست آمده بودند. پس از پیروزی‌های بدست آمده، مردم تبریز و دیگر شهرها دست به رسیدگی به اوضاع و ترمیم خرابی‌ها می‌زنند. بهداشت همگانی، آموزش و پرورش، خواربار و پوشاک و امنیت از جمله امور است که از سوی انقلابیون مورد توجه قرار می‌گیرند و بگفته قاسمی "هیچ‌گاه در تاریخ ایران دستگاه دولتی تا باین درجه بمردم نزدیک نشده و مورد حمایت مردم قرار نکرده بود. کشورداری چند ماهه انقلابیون تبریز نمونه‌ای از کفایت و درایت توده‌های خلسلق است." مسئله مهمی که در این دوران از سوی حکومت خلق مورد توجه جدی قرار نگرفت انقلاب ارضی بود، هر چند این امر در برنامه حکومت خلقی قرار داشت، و بهمین سبب تأثیرات انقلاب بر اکثریت مردم آذربایجان یعنی دهقانان بسیار ناچیز بوده و اینان هیچگاه بطور وسیع به صحنه مبارزه کشیده نشدند.

امنیت و صلح تبریز زیاد بطول نیانجامید. دومین دوره جنگهای تبریز از اواسط بهمن ۱۲۸۷ش شروع میشود. سه ماه ونیم طول میکشد و با ورود قوای روسیه به تبریز در ۹ اردیبهشت ۱۲۸۸ش پایان می‌پذیرد. عین الدوله که در دوره اول شکست سختی خورده بود این بار با حدود ۴ هزار نفر سرباز و از جمله ۴ نفر قزاق به جنگ تبریز می‌آید. شهر به محاصره می‌افتد. دشمنان انقلاب در جنگ با انقلابیون کاری از پیش نمی‌برند و تنها یک راه برایشان باقی می‌ماند: قطع راه آذوقه شهر، تا بلکه گرسنگی مردم را وادار به تسلیم کند. اینراه هم موثر نمی‌افتد. در آن سال مردم تبریز زمستان بسیار سرد و مشقت‌بار و توأم با قحطی را می‌گذرانند و با رسیدن بهار از عطف صحرا سد جوع می‌کنند و لکن دست از مبارزه بر نمی‌دارند. ضرب المثل "یو-نجه خوردیم و مشروطه گرفتیم" از همان روزها باقی مانده است.

در فروردین ۱۲۸۸ش آزادی‌خواهان تبریز خواسته‌های پنجگانه خود را که عبارت از قبول مشروطیت از طرف شاه، غوغوموی، دورگردانیدن قشون دولتی از اطراف شهر، مجاز بودن آزادگان، خواهان در نگاهداری تفنگ و سلاح‌هایشان، و انتخاب‌والی آذربایجان با نظر مردم آذربایجان بود را، به دربار می‌فرستند. پرواضح است که این پیشنهادات برای دربار قابل قبول نبود، لذا تبریز به مبارزه ادامه میدهد.

اشاره شد که امپریالیستهای روس و انگلیس از آغاز جنبش مشروطه خواهی به اهمیتی که این جنبش در بخطر انداختن منافعشان داشت پی برده بودند و بهمین سبب معاهده ۱۲۸۶ش

(۱۹۰۷م) که در آن ایران به سه منطقه شمالی در دست روسیه، جنوبی در دست انگلیس و مرکزی "بیطرف" شد، را بستند تا دستشان از لحاظ برای سرکوب جنبش باز باشد. بدنبال شکستهای ارتجاع در تبریز و تاثیر مبارزه مردم تبریز در بپاخیزاندن سایر نقاط ایران، روسیه و انگلیس دست بکار شدند و با استفاده از قرارداد ۱۹۰۷ و با جلب حمایت محمدعلیشاه تحت لوای "حفظ جان ارواثیان" ولی در حقیقت برای سرکوب انقلاب و جلوگیری از رشد آن، یکی از جنوب و دیگری از شمال در ایران قشون پیاده کردند. ارتش روسیه از مرز جلفا گذشته وارد خاک ایران شد. تجاوز نیروی خارجی به خاک ایران برای انقلابیون تبریز غیر قابل تحمل بود، آنها تلگرافی به محمدعلیشاه فرستاده اعلام میدارند که حاضر به تسلیم شهر به نیروهای دولتی و در عوض اخراج نیروهای بیگانه از ایران بودند. با رسیدن قزاقان روسی به پشت دیوارهای شهر قشون شکست خورده و پراکنده دولتی دست از محاصره شهر کشیده و پراکنده میگردند. فرمانده قوای روس دیکتاتور نظامی تبریز میشود. سنگرهای آزادیخواهان ویران میشوند و بنا به دستور سران قیام که ارتش تزاری را شکست ناپذیر میدیدند، مجاهدین به سوی سرمازان روسی تیر نینداختند. انقلابیون تبریز با این عملشان، اولاً مبارزه با شاه را از مبارزه با حامی درجه اولش روسیه تزاری جدا کردند و ثانیاً با ممانعت از درگیری رودروی مردم با ارتش تجاوزگر امپریالیسم روس که به مبارزه شان خصلت بیش از پیش ضد امپریالیستی میداد، جلوگیری نمودند. چنانچه آنها با ارتش تجاوز-گر روسیه جنگیده بودند، بطریق شکستها و ضرباتی که احتمالاً می خوردند، این حرکتشان آنچنان تاثیر بر مبارزه ضد استعماری و آزادیخواهانه مردم ایران می نداشت که توده وسیعتری به مبارزه بلند میشوند و از نقطه نظر استراتژیک پیروزی خلق بر ارتجاع تأمین می گشت. با فتح تبریز قوای روسیه تزاری وسیعاً دست به قتل و کشتار آزادیخواهان زد. بسیاری از عناصر انقلابی از جمله علی مسیو بدست قزاقان روسی شهید شدند و این امر، یعنی کشته شدن عده ای از بهترین کادرها انقلابی تبریز، دست جریانات سازشکار را پس از فتح تهران باز گذاشت تا اکثر امور مملکتی را در دست خود گیرند.

مقارن حمله روسیه از شمال، از طرف جنوب نیز انگلیسی ها بوشهر و بندر لنگه و جاسک را تصرف کردند و انجمن بوشهر و سازمانهای انقلابی جنوب را منحل ساختند. انقلابیون را تحت پیگرد و شکنجه گرفتند و چه خوب شد که بالاخره ماسک دموکراسی از چهره این امپریالیست "دموکرات" افتاد، زیرا که مسئله ای جدی در مقابل انگلیسها قرار گرفته بود: پیروزی خلق بر ارتجاع. نگاهی به دیگر نقاط ایران بیفکیم. در همان هنگام که تبریز مشغول دست و پنجه نرم کردن با قشون عین الدوله است، گرمای مبارزه اش کم کم مردم دیگر نقاط ایران را بیدار میکند. هنوز هشت ماه از آغاز قیام تبریز نگذشته است که اولین جوانه های قیام در گیلان و اصفهان شکوفان میشود. در گیلان بپاخیزی دهقانان طالش، آلالان و خلخال^{**} بر علیه فئودالها و سپس شکست نیروهای دولتی و عقب نشینی شان به انزلی - و مقارن با آن قیام شهر رشت (۱۹ بهمن ۱۲۸۷) تحت رهبری کمیته سری "ستار" و با شرکت فدائیان گیلانی و نیز مجاهدین قفقازی، پرچم سرخ انقلاب در شهر رشت افراشته میگرداند. انتخابات انجمن رشت صورت میگیرد و بزودی دامنه قیام به سایر شهرهای گیلان نیز کشیده میشود. در اصفهان قیام مردم (آذر ۱۲۸۷) با حرکت پیشه وران و کسبه و دهقانان اطراف شهر و درگیری اینان با قوای دولتی آغاز میگردد. رهبری قیام ضعیف است و بهمین جهت با آمدن سران ایلات بختیاری به شهر رهبری بدست اینان میافتد. متأسفانه در هر دو جا، رشت و اصفهان، از سوی رهبران حقیقی قیام اشتباهات بزرگی صورت میگیرد. در گیلان سران انجمن رشت از سپهدار خونخوار این زمیندار بزرگ که تازه دست از سرکوب انقلابیون تبریز برداشته و به زمینهایش بازگشته بود - از آنجا که وی خرده حسابهایی با محمدعلیشاه داشت، دعوت میکنند

تا حکمرانی کیلان را قبول کند. البته رهبری ارتش فدائیان در دست پیرم خان باقی می ماند؛ و در اصفهان رهبری قیام بسبب ضعف یا مصاص السلطنه خان بختیاری و سردار اسعد بختیاری - که آنها هم خصوصتهائی خانوادگی و نه طبقاتی با محمدعلیشاه داشتند - تعاس گرفته، بختیارهای مسلح به اصفهان آمدند و به آزادی خواهان گرویدند و رهبری قیام در دست رهبران مرتجع بختیاری افتاد. نه سپهدار فتودال و نه خانهای بختیاری هیچیک خواستار آزادی نبودند. در حقیقت اولی نوکر روسیه و گروه دوم آلت دست انگلیس بود.

بنگته رضازاده ملک در همین دوران که انقلاب در تبریز و رشت بالا میگیرد، نقشه فتح تهران از سوی حیدرخان طرح ریزی میشود. "او معتقد بود که اگر تهران - مرکز حکومت - در دست مشروطه خواهان باشد اعاده ی مشروطه کار آسانی خواهد بود، والا فلا". حیدرخان پس از تعاس گیری با انقلابیون کیلان به اصفهان رفته و برنامه حمله به تهران را میریزد. مجاهدین کیلان تحت رهبری پیرم خان و علیرغم مخالفت های سپهدار تا قزوین پیشروی کرده و آن شهر را فتح می کنند. سپهدار سعی در جلوگیری از پیشروی انقلابیون بسوی تهران می نماید، بنگته رئیس نیسا، این عنصر مرتجع "تنها زمانی تن به حمله به تهران میدهد که با برجیل دبیر اول سفارت انگلیس ملاقات می کند و از نتیجه و فرجام کار مطمئن میشود". از طرف جنوب نیروهای بختیاری بسوی تهران بیس می آیند. بنگته آدمیت شرکت بختیارها در فتح تهران عکس العملی بود در برابر پیشروی مجاهدین کیلانی - آنها قصد آمدن به تهران را نداشتند بلکه در پی این بودند که فرمانروائی خود را در اصفهان بدولت مرکزی تحمیل گردانند. بهر حال، با بهم رسیدن نیروهای رشت و اصفهان در تاریخ ۲۵ تیرماه ۱۲۸۸ تهران فتح شد. شب همانروز مجلسی بنام "مجلس عالی" با عده ای حدود ۵۰۰ نفر مرکب از رهبران فدائیان، وکلای مجلس اول، بازرگانان بزرگ، مجتهدان و وزراء و تاجران گران تشکیل میشود و در این مجلس محمدعلیشاه عزل و پسر ۱۴ ساله اش احمد به سلطنت منصوب می - شود. تاسف آور اینجاست که در فتح تهران، مجاهدین آذربایجانی و رهبران شان شرکت مستقیم نداشتند - آزادی این نردان آزادی خواه توسط قزاقان روسی گرفته شده بود.

پس از فتح تهران دولت موقتی تشکیل شد که در آن سپهدار وزیر جنگ (عملاً نخست وزیر) سردار اسعد وزیر کشور، و عده ای از فتودالهای لیبرال که تعدادی از آنان پیش از عزل محمدعلی شاه نیز در کابینه بودند سایر بستهای وزارت را میگیرند. مسئولیت امنیت تهران موقتاً به لیاخوف خونخوار محول شد!!

اینکه صرفاً بدلت ناپختگی انقلابیون بود که زمامداری امور مملکت پس از برانداخته شدن استبداد محمدعلیناهی به دست این چنین عناصر سازشکار و مرتجع می سپرده شد، از زیابی صحیحی نیست. جواب به این قضیه در جای دیگر نهفته است، یعنی در ضعف بورروازی ملی ایران و در یک رشته اشتباهات سوسیال دموکراسی. نباید ناگفته گذاشت که عدم حضور مستقیم انقلابیون تبریز و رهبران شان در تهران و در عین حضور مرتجعینی از جمله سران بختیارها و سپهدار که جزو "فا - تحین" تهران بودند نیز عامل مهمی بود که موجب شد این سازش پسادکتر، انجام پذیرد.

باختصار، از ویژگی های این دوره از انقلاب قهرآمیز بودن آن، بوجود آمدن ارتش خلق (فدائیان) و مبارزه کشیده شدن توده وسیعی از مردم شهر نشین میباشد.

مرحله چهارم - از فتح تهران تیر ۱۲۸۸ تا انحلال مجلس دوم دی ۱۲۹۰ ش

پس از فتح تهران انقلاب وارد مرحله چهارم خود شد؛ مجلس دوم در آبان ۱۲۸۸ تشکیل گردید. بزودی در مجلس دو جناح "دموکرات" و "اعتدالی" بوجود آمد. حزب دموکرات از طرف سوسیال دموکراتها تأسیس شده و برنامه آن از برنامه حزب سوسیال دموکرات - فرقه اجتماعیون

عامیون ساقبیا سر شده بود. (بررسی عمیق از نقش حزب دموکرات، جناحها و درون آن نقش آن در مجلس و بالاخره برنامه های این تاکنون صورت گرفته). دامنه حزب پیر از تهران در شهرها و دیگر ایالتها نیز وسعت گرفت. تشکیل این حزب در این دوره از انقلاب برنامه سوسیالیست دموکراتها و حیدرخان بود تا که از طریق این چنین حزبی جناح سازشکار و مرتجعین درون مجلس را تضعیف کرده و امر انقلاب را از طریق این حزب جلو ببرند. بنقته رئیسینیا عناصر بورژوازی و خرده بورژوازی - که هنوز جوهر انقلابی خود را از دست نداده بودند - و روشنفکران که اغلب از همان سرچشمه بورژوازی آب می خوردند و روحانیون میانه حال و بیخه و ران و ... در این حزب متشکل شدند. اما در رهبری حزب از یکطرف افرادی انقلابی چون حیدرخان و خیابانی و از طرف دیگر عناصر سازشکاری همچون حسینقلی نواب و تقی زاده قرار گرفتند. بهر صورت این حزب یک فراکسیون مرفی در مجلس بوجود آورد که در مقابل سازشکاری متزلزلین و همچنین برنامه های مرتجعین مبارزه میکرد. از اینس نقطه نظر مجلس و بهرین از مجلس اول نقش این پارلمان نوع بورژوازی را بازی کرد. مجلس اول بیشتسر نفس این مجلس مشورتی را برای حکومت داشت و قوانین متعدد و از جمله متم قانون اساسی هم که در آن بتصویب رسید در اثر فشار مردم گذرانده شدند. در حالیکه در مجلس دوم مانورهای پارلمانی حزب دموکرات بر علیه اعتدالیون بود که مجلس را به جلو میبرد. اکثریت مجلس دوم را فتوادلیها و بورژوازی وابسته تشکیل میداد، لکن بنقته ملك (حزب دموکرات) در اندک زمانی موفق شد اراده ی خود را به مجلس تحمیل کند.

از اصول مهم برنامه حزب دموکرات بنقته رضا زاده ملك مبارزه با فتوادلیسم یا طوكنا الطوا - یفی و " انفكاك قوه سیاسی از قوه ی روحانی " بود. تعداد دموکراتها در مجلس نسبت به اعتدالیون در اقلیت بود - (در اسفند ۱۲۸۹ تعداد دموکراتها ۲۱ و تعداد اعتدالیون ۴۹ نفر بود).

لیبرالها، که اغلب از درباریان، اشراف زمیندار و روحانیون بزرگ تشکیل می شدند، و بقول خودشان از حزب دموکرات وا همه داشتند، در حزب اعتدالیون جمع شدند. عناصر مرتجعی چون سپهدار و سردار اسعد نیز به این حزب پیوسته و سازشکارانی همچون بهبهانی با آنان بسیار نزدیک بودند.

در آذر ۱۲۸۸ دولت سپهدار، که قوت گرفته از عناصر مرتجع و لیبرال متشکل شده بود، به مجلس معرفی شد. بفاصله یک سال از این تاریخ ۷ کابینه یکی بعد از دیگری بروی کار میاید که نشانه تضادهای بین دو جناح دموکرات و اعتدالی و بی ثباتی دولت است. از اولین برنامه های دولت سپهدار خلع سلاح کردن مجاهدین بود و در مرداد ۱۲۸۸ قبل از تشکیل مجلس بخشی از دستس - های فدائیان قفقازی، تحت لوای نبودن بودجه، توسط دولت منحل شد. لکن تلاشهای سپهدار برای خلع سلاح کامل مجاهدین به جانی نرسید.

اینکه ستارخان و باقرخان در تبریز بودند، دولت و نیز امیرالایسم روس و انگلیس را بسیار نگران کرده بود. اینان دست بیکی کرده و این دو گرد را بتهران تبعید کردند. زمانی که مردم تبریز از حرکت سرداران انقلاب مطلع شدند تمام بازارها را بسته - در خیابانها جمع شدند و آخرین دیدار و آخرین وداع را کردند. در اول راه تا تهران در همه شهرها و روستاها مردم بهترین استقبالها را از این قهرمانان بعمل آوردند. آنان با تجلیل بسیار از سوی مردم وارد تهران شده و بهمراه مجاهدین همراهشان در بارت اتابك مستقر شدند (فروردین ۱۲۸۹).

زمانی که ستارخان و باقرخان به تهران رسیدند بحیوجه تضادهای بین دموکراتها و اعتدالیون بود. ابتدا آنان اعلام کردند که در دستس بندی اعتدالیون - دموکراتها داخل نخواهند شد، لیکن اعتدالیون از طریق باقرخان به ستارخان نزدیک شده و او را که از جریانات خیرنداشت

عضو حزب "اعتدال" کردند. بعد از زمانی که برای ستارخان روشن شد که فریب اعتدالیون را خورده، خواستار بیرون آمدن از فرقه اعتدالیون شد که البته از طرف رهبران مرتجع پذیرفته نشد. سمتگیری ناآنانه ستارخان و باقرخان با اعتدالیون موجب شد که دموکراتها از خلع سلاح شدن آندسته از مجاهدین که تحت رهبری ستارخان بودند پشتیبانی کنند. (از ترس اینکه مبادا نیروی مجاهدین بر علیه آنها مورد استفاده قرار گیرد) این یکی از بزرگترین اشتباهات حزب دموکرات بود! همچنین دموکراتها با سردار اسعد که اختلافاتی با سپهدار (اعتدالی) پیدا کرده بود متحد میشوند. و این یک اشتباه دیگر بود! دولت که هر روزه بیشتر بسمت راست میرفت بالاخره به دستگیری و تبعید سران دموکراتها از جمله حیدرخان دست زد.

در تیرماه کابینه ائتلافی (اعتدالیون-دموکراتها) مستوفی المعالت بر روی کار آمد که اولین کارش خلع سلاح مجاهدین بود. قوای مختیاری و دولتی به بارک اتابک که در آن ۵۰۰ نفر از فدائیان جمع بودند حمله کرده، عده ای از فدائیان را کشته و بالاخره ارتش خلق خلع سلاح کرد و مستقار را هم زخمی نمودند! با خلع سلاح مجاهدین تهریزی دست ارتجاع برای ترک تازیها زشد و مقدمه کودتای ضد انقلابی دیماه ۱۲۹۰ش (۱۹۱۱م) چیده گردید.

در این دوران شناخت مردم از ماهیت استعماری روسیه و انگلیس باوج می رسد، رقبای این دو یعنی آلمان و امریکای تازه نفس فرصت را مغتم شمرده سعی در نفوذ در ایران می کنند. این دو امپریالیست از فرصت استفاده کرده و حمایت خود را به طبقات فئودال و بورژوازی لیبرال ایران که از یکطرف از نیروی خلق و انقلاب می ترسند و از طرف دیگر جرات نزدیک شدن به روسیه و انگلیس افشا شده را ندارند، عرصه می کنند. بنا بر پیشنهاد دولت مجلس دوم در شهریور ۱۲۸۹ تصمیم به استخدام کارشناس امریکائی - بسرگردنی - مستر شوستر - برای "سره سامان" دادن به اوضاع مالیه ایران میگردد. بدین ترتیب امریکا کلیه امور مالیه ایران (جمع آوری هرگونه مالیات، محاسبات عوائد و مخارج دولت، ضرب سکه، بازپرداخت وامها، امور امتیازات و...) را در دست میگیرد. قبلتر گفته شد که اجحافات امپریالیسم روسیه و انگلیس در کنترل امور مالیه ایران یکی از دلایل پیا شدن جنبش مشروطه خواهی از سوی تجار و بورژوازی نوحاسته ایران بود - جالب است که ساز - شکاران این طبقات از آنجا که از نیروی خلق بپاخاسته می ترسیدند بار دیگر کنترل امور مالیه ای را که آنهمه برای بدست آوردنش خون دل خورده بودند بدست حامی جدیدشان یعنی امپریالیسم امریکا دادند. در مجلس فقط سه نفر - و از جمله شیخ محمد خیابانی - برضد لایحه اختیارات شوستر رای دادند. امریکا برای آنکه در مقابل روسیه بتواند بایداری کند دست به اتحاد با انگلیس زد و اداره ژاندارمری را هم در دست گرفت.

روسیه نمیتوانست ببیند که رقیب نوحاسته اش امریکا لقمه چرب و نرخی مثل ایران را از دهانس در آورد و بدین سبب در آبان ۱۲۹۰ ارتش تزار بشواد را انزلی بیاده کرده چند روز بعد تراو - لتیماتومی از سوی روسیه به دولت ایران داده شد که در آن رفتن مستر شوستر و اینکه ایران بدون مشورت با روسیه حق استخدام خارجیان را نداشته و نیز اینکه خرج لشکرکشی روسیه به ایران را دولت بایستی بپردازد، خواسته شده بود. با پخش اولتیماتوم مردم تهران و تبریز و دیگر شهرها بپاخاستند، بازارها را بستند و بنگته کسروی "ایران چنین شور و خروشی بخود کمتر دیده بود" (۲) ص ۲۳۸. حس ضد استعماری و ضد امپریالیستی مردم آنچنان برانگیخته شده بود که مردم از خوردن چای بجدلیل اینکه قندش روسی بود و چایش از خاک روسیه به ایران میرسید خودداری می کردند. سیل تلگرافها در پشتیبانی از مجلس و محکوم کردن اولتیماتوم از سراسر ایران به مجلس سرازیر شد. کالاهای روسی از سوی مردم تحریم میشوند و بنگته کسروی (۲) "در تهران جوانان و شاگردان دبستانها در خیابانها گردیده، مغازه و دکانها را از خرید و فروش کالاهای روسی

باز می‌داشتند و هرگاه یکی کوس نعی داد شیشه‌ها را مخازنه و دکانس را می‌شکستند " و یا " شاگردان دبستانها (در تهران) با بیجان نژاردند و دسته دسته بیرقها در دست و سرود خوانان و یا " مرگ یا آزادی " کویان در کوچه و بازارها بگرددش برداختند " . و در تبریز شعار " یا مرگ یا استقلال " دسته های دانش آموز بود که مردم را هرچه بیشتر بر می انگیزت ؛ زنان تهران به مجلس رفته تیانچه در آورده و می گویند " اگر نمایندگان بنکهداری استقلال ایران نکوشند ما ایشان را کشته و خود را نیز نابود خواهیم کرد " و پیشوایان مذهب انقلابی نیز، همانند دوران های دیگر انقلاب، بعد از تجاوز روسیه دست به عکس العمل شدید زدند . اینان از عراق کالا های روسی را ترم کرده و خود را برای آمدن به ایران و جهان آماده می کردند . همه اینها نشانه گسترش مبارزه ملی و ضد استعماری مردم و عمیقایی انقلاب در این دوران است . ^{بالاخره} مجلس اولتیماتوم را رد کرد ، و عناصر لیبرال و مرتجع درون مجلس نیز علیرغم خواستشان ، ولی از ترس مردم ، به این عمل صحنه گذاشتند . در این زمان نیروهای روسی تبریز را محاصره کرده و وعده ای از آنان به داخل شهر نیز نفوذ کرده بودند لکن با تمام این فشارها این انجمن تبریز بود که بنام مردم آذربایجان به تهران تلگرافی می فرستاد و خواستار ایستادگی آنها در مقابل اولتیماتوم می گردید . دولت مرتجع که نمی توانست مجلس را متقاعد به قبول کردن اولتیماتوم نمایند روز ۳۰ آذر ۱۲۹۰ نیرو به مجلس فرستاد و در روز ۳ دی مجلس منحل و اولتیماتوم روس از طرف دولت قبول شد . سردسته نیروهای که برای بستن مجلس فرستاده شدند پیرم خان ارمنی بود ، مردی که زمانی در رشت رهبری مجاهدین را داشت ^{روسیه} و نیز جزو فاتحین تهران بود . پیرم خان ، یک سوسیال رولوسیونر که حرکت انقلابی مردم ایران او را از به رشت کشانید و سپس در رهبری انقلاب قرار گرفت ، بسبب ماهیت خرده بورژوازی ملی پرورده ای از بعد از فتح تهران متزلزل شده و حال در مقابل نیروی ارتجاع روس بعد اعلامی پاسیویته و متزلزل رسیده تا بدانحد که به ضد انقلاب خدمت میکند . یکی از نزدیکان پیرم خان درباره این حرکت ضد انقلابی پیرم خان می گویند (به نقل از کسروی) " . . . پیرم از دیر زمان شیوه شورشی المبسی خود را رها کرده و بنروه بزرگان و فرمانروایان پیوسته بود . (رئیس امنیه تهران از بعد از فتح تهران) و از کارکنان دولت بشمار میرفت و خود این زندانی روس او را دینر می ساخت " .

به تبریز باز کردیم . از پیش از بسته شدن مجلس و پذیرفتن اولتیماتوم از طرف دولت ، جنگ شهری بین مردم تبریز و قشون تزاری آغاز شده بود . بار دیگر حراست از مشروطه به نردن تبریز افتاده بود ، مجاهدین می کشتند و کشته می شدند . کسروی می نویسد " روسیان اگر یکی میکشند ده تن و بیست تن کشته میشدند " و بدین ترتیب در ابتدا پیروزی با مجاهدین بود . لکن " تلگر- افبائی که از تهران میرسید (مبنی بر دست از جنگ کشیدن) دست و پای مجاهدین را می بست " . رهبری تبریز بالاخره گمراخم کرده مجاهدین را وادار به دست کشیدن از جنگ میکند و تبریز در ۲۹ دیماه ۱۲۹۰ فتح میشود . قشون تزاری به شهر ریخته و یگشتار و فجایع بیسابقه ای دست می زند ، بسیاری از انقلابیون راستین را از دم تیغ می گذرانند . ماه بعد انزلی و رشت نیز که انقلاب بیون در می جنگیدند بدست قشون تزاری فتح شد و بدین ترتیب انقلابی که ۶ سال پیشتر شروع شده بود به شکست انجامید . انقلاب مشروطه شکست خورد ، لکن آتشی که در دل مردم ورشن کرده بود هیچگاه خاموش نگرددید . این آتش به زیر خاکستر رفته چند سال بعد تر در آذربایجان ، کیلان و خراسان (سه قیام) دوباره دامن گرفت و پشت امپریالیسم و ارتجاع داخلی را برای بار دیگر به لرزه انداخت .

برای بحث مظل شکست انقلاب مشروطه قبل از هر چیز میبایست از نیروهای شرکتکننده در آن قوت و ضعف هر یک از این نیروها (طبقات) ارزیابی درستی بدست آورد . در مقاله پیش سعی شد ارزش یابی همه جانبه ، هر آنچه ناقص ، از موقعیت طبقات در آن مقطع زمانی بدهیم . با رد نظر گرفتار

آنچه در آن مقاله گفتیم دلایل شکست مشروطه باختصار عبارتند از:

عدم وجود طبقه پرولتاریا در جامعه تا ابا گرفتن رهبری انقلاب آنها تبدیل به انقلابی کاملاً امپریالیستی - ضد فتووالی نماید. سازشکاری بورژوازی لیبرال، ضعف بورژوازی متوسط، عدم درگیری دهقانان در انقلاب، تبانی دو امپریالیسم روس و انگلیس و بالاخره برخی اشتباهات رهبران انقلابی. در اینجا چند زمینه ای که کم و بیش در بالا بدانها اشاره شد را بیشتر می‌شکافیم:

انقلاب مشروطه ایران، انقلاب بورژوا - دموکراتیک نوع کهن در عصر امپریالیسم بود. این انقلاب برای رسیدن به پیروزی نیاز به برنامه ای داشت که در آن دو مسئله اصلی ضد امپریالیسم - ضد فتووالیسم مطرح میشد. بورژوازی ایران این چنین برنامه ای را نداشت. این انقلاب با وجود اینکه جامعه ایران را تکانی داد، توانست حکومت پادشاهان قاجار را از بیخ و بن بپزند و ارتجاع را

مبور به عقب نشینی نماید و همچنین افکار آزادی خواهی را بین توده وسیع مردم راند داد و لکن نتوانست تغییرات چندانی در زیربنای جامعه نیمه فتووالی نیمه مستعمره ایران زیدید آورد. بورژوازی بزرگ که در مراحل اول و دوم انقلاب رهبری را در دست داشت - بسبب بندها - پس با فتووالیسم و امپریالیسم - بهیچوجه خواستار حل مسئله ارضی و یا برانداختن سلطه امپریالیستیها نبود. از طرف دیگر بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی شهری (که در مرحله سوم رهبری را بدست نرفت) نه قادر بود و نه ابزار آنها داشت که انقلاب را به سرانجام برساند و بالاخره در مبارزه اس با بورژوازی بزرگ و فتووالیها - که عمق یابی انقلاب وحدتشان را لازم نموده بود - شکست خورد که نتیجه آن بسته گردیدن مجلس دوم و شکست انقلاب شد.

بورژوازی بزرگ از یکطرف ترس بسیاری از توده ها و از طرف دیگر تعایل به خیانت به مردم و سازش با تاج و تخت و نمایندگان دنیای قدیم (فتووالیها) داشت. هنگامی که بر سر دوراهی تکیه به توده و یا سازش با ارتجاع قرار می‌گرفت آنها دومی را انتخاب مینمود. او در مرحله ابتدای انقلاب سردمدار شده بود چونکه در جارجوب دنیای قدیم جسارت پیدا کرده بود - نه بدین سبب که پیشقدم دنیای جدید بود!

مارکس در مقاله "بورژوازی و ضد انقلاب" پیروزی بورژوازی را در انقلابات ۱۶۴۸ انگلیس و ۱۷۸۹ فرانسه، بمناب پیروزی یک سیستم اجتماعی جدید بر سیستم اجتماعی قدیم یعنی بر سیستم فتووالیته ارزیابی می‌کند. در این انقلابات بورژوازی نقش مترقی ضد فتووالی داشت. در حالیکه در انقلاب ۱۸۴۸ آلمان (که بگفته مارکس نیم قرن از دوران خود عقب تر بود) بورژوازی آلمان بسبب ضعف نقش مترقی بورژوازی انگلیس و فرانسه را بازی نکرده و در مقابل جنبش مردم وحشت زده به دربار و سلطنت پناه میبرد.

رفقای چینی در ارزیابی از "انقلاب ۱۹۱۱" مینویسند: رفورمیستها بهنام بپاخیزی توده مردم مشغول می‌کنند که "امروزه مبارزه جانانه مان بر علیه حکومت پانوی (است) ... در حالیکه مبارزه قاطعانه مان بر علیه انقلاب در درجه اول قرار دارد". و در ارزیابی از بورژوازی انقلابی مینویسند "آنها (بورژوازی انقلابی) در مقابل دو مسئله ضد امپریالیسم و ضد فتووالیسم تزلزل و تعایل به سازش نشان دادند" و "همچنین بر سر مسئله انقلاب ارضی و برخوردشان به توده ها، انقلابیون (بورژوازی) کمبودهایی نشان دادند ... این چنین برخوردها بی نشانه آن بود که بر - خورد بورژوازی انقلابی نسبت به توده ها و نسبت به امپریالیسم تفاوت اساسی با بورژوازی رفورمیست نداشت" (۸) ص ۵۵ و در جای دیگر می‌نویسند "زمینداران بزرگ و کپرادورها بزرگ که از طرف امپریالیسم حمایت میشدند، رسماً میوه های پیروزی انقلاب مردم را غصب کرده و دیکتاتوری ضد انقلابی بسرکردگی یوان شی - کای را برپا نمودند. بدیت ترتیب تاریخچه انقلاب ۱۹۱۱ به پایان نهائیش رسید." (۸) ص ۱۵۸

این چنین ارزیابی از نقش بورژوازی انقلابی در چین (نه بورژوازی لیبرال و سازشکار ایران) و اینکه بر سر دو مسئله ضد فئودالیسم - ضد امپریالیسم تزلزل داشت روشن کننده آنستکه در عصر امپریالیسم حتی بورژوازی انقلابی کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره رسالت به پیروزی رساندن انقلاب - بدموکراتیک را ندارد، چه رسد به بورژوازی لیبرال ایران که در دوران اول رهبری انقلاب را در دست داشت.

در مقاله "زمینه های انقلاب مشروطه" (ژرن دانشجو شماره ۲) آوردیم که در هنگام انقلاب مشروطه، پرولتاریا هنوز بصورت یک طبقه مشخص در جامعه ایران در نیامده بود. از طرف دیگر تمایز چندانی بین قشر پیشه ورا (خرده بورژوازی شهری) و بورژوازی ملی وجود نداشت و لذا همه طبقات و اقشار خلقی - و از جمله نمایندگان سیاسی پرولتاریا یعنی سوسیال دموکراتها - تنها - در این انقلاب برای حصول خواسته های بورژوازی یعنی مشروطه سلطنتی مبارزه کردند - البته بطریق انقلابی، لکن سوسیال دموکراتها بر دو مسئله اساسی انقلاب های دموکراتیک قرن بیستم یعنی مسئله ارضی (شرکت دهقانان) و مسئله ضد امپریالیستی انقلاب تاکید نکردند - البته با زهم تاکید کنیم که طبقه ای که میتواند تا باخر از این دو شعار پشتیبانی کرده و انقلاب را به پیروزی رساند هنوز در جامعه وجود نداشت.

در آخر باز هم تاکید کنیم که از لحاظ عینی طبقه ای که میتواند تا به آخر از این دو شعار پشتیبانی کرده، یعنی پرولتاریا، و بدین ترتیب اکثر مردم یعنی دهقانان را رزبه مبارزه بکشد و انقلاب را به پیروزی کامل برساند، هنوز در جامعه وجود نداشت و این مهمترین دلیل شکست انقلاب بود.

یادداشتها

* - بگفته آدمیت جمعیت مجاهدین - در تهران و دیگر شهرهای ایران - "معمولا، اما نه همیشه به همان اجتماعیون عامیون اطلاق میکردید" و "گناه برای اینکه از لغت ناآشنای اجتماعیون عامیون" پرهیز جویند آن کلمه عام (مجاهدین) را بکار میبردند" (ص ۱۷ فکر دموکراسی اجتماعی در ایران)

** - سازمان های مجاهدین نقش بسیار مهمی در بیا کردن قیام های دهقانی در گیلان داشتند (فکر سوسیال دموکراسی ص ۷۲) - فئودالی های گیلان در مقابل رشد جنبش دهقانی دست به ایجاد "انجمن مالکین" زدند که هدفش حمایت از منافعشان بود.

۳ - اینکه نرم حکومت مشروطه سلطنتی و یا جمهوری باشد مسئله کلیدی نیست (هر چند که از نظر تاریخی جمهوری دموکراتیک پیشرفته تر از مشروطه سلطنتی است). آنچه مهم است اینست که کدام طبقه قدرت سیاسی را در دست میگیرد و منافع چه طبقه ای را نمایندگی میکند. چنانچه مسئله جمهوری مطرح هم میشد نیروهای انقلابی (سوسیال دموکراتها و خرده بورژوازی انقلابی) نمی توانستند به تنهایی از عهده پیاده کردن آن برآیند چون بورژوازی ایران در کل بیای این چنین امری نمی رفت.

منابع: ۱ - "تاریخ مشروطه ایران" احمد کسروی ۲ - "تاریخ ۸ ساله آذربایجان" احمد کسروی

۳ - "دو مبارز جنبش مشروطه" رژیسرنیا، ع. ناهید ۴ - "شش سال انقلاب مشروطه ایران" احمد قاسمی ۵ - "حیدرخان عموغلی" رضا زاده ملک ۶ - "فکر دموکراسی اجتماعی در

نهضت مشروطیت ایران" ف. آدمیت ۷ - مقاله THE BOURGEOISIE AND COUNTER REVOLUTION در کتاب THE REVOL. OF 1842-49 ص ۱۸۱ - ۸
"THE REVOLUTION OF 1911"

FOREIGN LANGUAGE PRESS, PEKING

دسیسه نوین "کمیته مرکزی"

چند هست که کمیته مرکزی حزب توده بقول خود شریف‌نارکتیک دارد و شعار "سرنگو-نی رژیم استبدادی شاه" و بدنبال آن شعار ایجاد "جبهه ضد دیکتاتوری" را با جنجال گونس-خرانش از دستگاههای تبلیغاتی خود، از جمله رادیو بیگ ایران، مجله دنیا و روزنامه مردم تبلیغ کرد، در تبلیغ "گروه گرائی"، "گونه بینی"، "فرقه گرائی" جنبش انقلابی ایران رجز خوانیها نمود، و مکرراً تیروهای "مکراتیک" را بلزوم وحدت بگرد شعارهای فوق فرا میخواند. شعارهای فوق که در حقیقت بعنوان یک مجموعه و دوروی یک سکه توسط کمیته مرکزی طرح گردیده، با عنصر العمل های متفاوتی در درون جنبش سیاسی ایران روبرو گردیده است. عده ای طرح این شعار را محمل مناسبی برای نزدیکی و "سازش تاریخی" با کمیته مرکزی و اربابان سوسیال امپریالیستش یافته اند و گامهایی در این راه نیز برداشته اند. عده ای دیگر ملهم از اهداف و تمایلات رفرمیستی و سازشکارانه خود، با جدا نکردن ظاهر و فرم فریبنده و گول زننده این شعارها از محتوی و مضمون ضد انقلابی طرح شده توسط کمیته مرکزی، از شرح شعارهای فوق توسط کمیته مرکزی محطی نوین برای تخطئه شعار بحق جنبش انقلابی ایران در مرحله کنونی انقلاب ایران یعنی "سرنکونی رژیم منفور پهلوی" یافته، هر روز در گرداب رفرمیسم و سازشکاری بیشتر و بیشتر فرو میروند. و بالاخره طرح این شعارها ممکن است عده ای از انقلابیون و عناصر مترقی را نیز دچار گیجی و سردرگمی نسبت به ماهیت و سیاستهای ارتجاعی و خائفانه کمیته مرکزی نموده باشد. افشای دسیسه های نوین و مانور های جدید کمیته مرکزی و سیاستها و ماهیت در آوردن سینه خائن کمیته مرکزی بعنوان معمار اصلی و اساسی رویزونیسم، رفرمیسم و سازشکاری در جنبش سیاسی ایران و بعنوان دالان و جا-سومان وطنی سوسیال امپریالیست روس، در شرایطی که بحران عمده جانبیه و فزاینده ای کلیه شئون اقتصادی-سیاسی و اجتماعی ایران را در بر گرفته و رژیم وطن فروش پهلوی از هر زمان دیگری ثبات تریبی پایه و پر تضاد تر است، و در شرایطی که جنبش خلق دوران پر شکوه اعتلاء و فراز مجدد را آغاز کرده است و در شرایطی که اردوگاه امپریالیسم و در رأس آن دوا بر قدرت برقراریت سهنگینی یکی برای تحکیم و حفظ سلطه خود و دیگری برای نفوذ یابی و رسوخ در جاده ما دست زده اند، امروز بیش از هر زمان دیگری در دستور کار جنبش انقلابی ایران قرار دارد. امروز بیش از هر زمان دیگری این گفته هروی لنین میبایست الهام بخش مبارزان راه آزادی و استقلال ایران قرار گیرد: "خط ناگترین افراد... کسانی هستند که نمیخواهند باین نکته پی ببرند که اگر مبارزه علیه امپریالیسم (بخوانید امپریالیسم و ارتجاع) بطور لاینفکی با مبارزه علیه اپورتونیسم (بخوانید اپورتونیسم رفرمیسم رویزونیسم) توأم نباشد، جز عبارت پردازی بوج و دروغ چیزی نخواهد بود". (امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه داری) شناختن و در کمیته مرکزی بعنوان جریانیه که با دروغ و تحریف و جعل تاریخ خود را وارث سنن انقلابی و نهبت خلق معرفی کرده خود را "ادامد هنده" راه حزب کمونیست ایران و انقلابیون بزرگی چون حیدرها، اراتی ها، روزبهها، و در اطانها جا میزند و بعنوان فاضل این که خود را "حزب طبقه کارگر" ایران و بیروان و مبلغین "راستین" مکتب مارکس و لنین جار میزند. فوئالعاده میوه حیاتی است. باز بگفتن: رویزونیسم "علنا علیه مبانی مارکسیسم بر نمیخیزد و گویا مارکسیسم را میپذیرد ولی با سفسطه آنرا از مضمون خود تهی میسازد و بصورت شیئی مقدس که برای بورژوازی بی ضرر است در می آورد."

در آوردن سینه کمیته مرکزی در از "جاسوسی و نوکری خود بفرزدوران سوسیال امپریالیسم روس" بدل گردیده و از تجهیزات و امکانات این ابر قدرت امپریالیست و سایر دول و احزاب رویزونیست برای تبلیغ نظرات و پیاد کردن برنامه های پزده چیزی بجز سازش با ارتجاع و خیانت بانقلاب و خلق نیست استفاده نمود، و مهمتر از همه کمیته مرکزی از اعتبار بحق شوروی لنین و استالین بعنوان پیشش

برای سازشکاری و خرابکاری خود استفاده مینماید. از آنجا که بهر حال حزب توده و کمیته مرکزی تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد - گرچه در آن زمان یک جریان اصلاح طلب و رفرمیست مرفق و نهیت جریان ارتجاعی رویزونیستمانند اکنون بود - عمدتین سازمان در بر گیرنده جنبش توده های و کارگری ایران بود، و بخاطر این امر و علیرغم خیانت تاریخی رهبری حزب در جریان ۲۸ مرداد، کماکان در اذهان پاره های از محافظ مرفق لیکن نا آگاه ایران هنوز از اعتبار چندی برخوردار است. رژیم شاه نیز سازمان - امروزه سعی دارد کمیته مرکزی را بخاطر فریب اذهان عمومی و بخاطر یکسری زد و بند های احتمالی آینده بعنوان "اپوزسیون" معرفی کرده و هر از گاهی نیز خنده گرانه بدان نام "حزب کمونیست" می دهد. همه عوامل فوق الذکر لزوم شناخت و مبارزه با کمیته مرکزی را امروزه و صد چند ان می نماید.

کمیته مرکزی که تا همین دو سه سال پیش سالها به ناز و کرشمه بیشرمانه و مشمئز کننده در مقابل رژیم محمد رضا شاه و تحسین "تغییرات مثبت" در سیاستهای حکومت مرتجع ایران و دیدن "نکات مرفق" در آن و تأیید "پیشرفتهای مهم اقتصادی در کشور" (دنیای شماره ۳ - ۱۳۵۰) و جنبه های "بطور عینی مثبت" "انقلابات" شاهانه و تکفیر جنبش انقلابی ایران تحت عنوان "ماجرای" "چپ نما" و "جوش و خروش انقلابی مابانه عناصر چپ رو" (مردم مرداد ۱۳۴۹ شماره ۶۲)، پشتیبانی از رژیم در کشتار قیام کنندگان ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و تأکید ضرورت فعالیت در کادر "قانون اساسی" و "قوانین موجود" و مشغول بودن، بیکباره تغییر تاکتیک داده ظاهر با رژیم شاه از سرغیض درآمده، بناگهان بی برد است که رژیم شاه به "ترمز تاریخی و سد راه رشد نیروهای مولد تبدیل شده و "سرنوشتی رژیم شاه" و "ایجاد جنبه واحد ضد دیکتاتوری" به هدف مبرم و عاجل جنبش تبدیل گردید است. بمنظور روشن ساختن تغییر رنگ کمیته مرکزی و نشان دادن اینکه سیاست نوین کمیته مرکزی در حقیقت بازتاب سیاست ابر قدرت شوروی در مورد رژیم شاه و بخاطر دست و پا کردن "آبرو" و نفوذ در جنبش انقلابی خلق بوده و مهترانه بمنظور دیدن ماسک ظاهر فریب کنونی کمیته مرکزی و نشان دادن همان ماهیت سازشکار دلال و آشتی - جوی آن کماکنون تحت لوای شعارهای نوبنی ظاهر میگردد، لازم است حرکت تاریخی کمیته مرکزی را در رابطه با رژیم محمد رضا شاه و انقلاب ایران از بعد از روی کار آمدن در او سه رویزونیست خروشچف در شوروی هر چند باختصار بررسی نمائیم.

با غصب رهبری حزب کمونیست و دولت شوروی توسط در او سه مرتبه و رویزونیست خروشچف برزنف در نیمه دوم دهه ۱۹۵۰، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نخستین میهن رنجبران جهان در راه احیاء تمام و کمال سرمایه داری امریالیستی گام برداشت و کشور شوراهای علی پرو - سه ای تبدیل به یکی از بزرگترین پایگاههای ارتجاع و ضد انقلاب و کانون های جنگ افروزی تبدیل گردید. همراه با این عقب گرد تاریخی مبارزه ای سخت و پیگیر توسط انقلابیون و احزاب راستین کارگری و کمونیستی بر رهبری چین و آلبانی بر علیه رویزونیسم خروشچفی که توانسته بود در اکثریت احزاب کارگری و بویژه احزاب کارگر اروپائی علیه کند، آغاز گردید که تا امروز ادامه دارد. انشعاب در جنبش کارگری کمونیستی جهانی بازتاب خود را در نهضت ایران و بویژه در حزب توده در پیوستن اکثریت رهبری حزب (کمیته مرکزی کمونی) در اوایل دهه ۱۳۴۰ به اردوگاه رویزونیسم و ارتجاع باز یافت. رهبری آشتی جو و سازش طلب حزب توده که بار گران اپورتونیسم و رفرمیسم را در جنبش استقلال طلبانه و دمکراتیک خلق به دوش میکشید، با اغوش باز تزی های رویزونیسم خروشچفی ("همزیستی مسالمت آمیز"، "گذار مسالمت آمیز"، "رقابت مسالمت آمیز") در ایر بر نفی انقلاب و لزوم سازش و رقابت مسالمت آمیز با امریالیسم و ارتجاع را پذیرا گردید و نقطه نظرات

رویزونیستی را محلی برای توجیه گناهان اپورتونیستی گذشته خود و زمینه ای لازم برای بقا و ادامه زندگی " انگلوار خود یادت . خلاصه کنیم ، با گرویدن کمیته مرکزی بار و گاه رویزونیسم و پست کردن کامل به جنبش خلق اجبارا میبایست طوق بندگی و نوکری رویزونیسم معاصر را نیز بگردن اندازد و از اینجاست که هر زمان که به سیاستهای کمیته مرکزی برخورد میکنیم میبایست الزاما سیاستها و اهداف دراز مدت و مرحلهای استعمارگران روسی را در آن مورد مشخص روشن نمائیم و با عبارت دیگر ، تمام پیچ و تابهای سیاسی و تمویض تاکتیکیهای کمیته مرکزی اساسا در پرتو بررسی سیاستها و روش ابر قدرت روس در آن مقطع و نسبت به آن مساله مشخص روشن میگردد . و اینجاست یکی از مهمترین نکاتی که جنبش انقلابی ایران بایستی در خاطر داشته باشد ، و انهم توجه به اهمیت دلال ، عامل و جاسوس کمیته مرکزی در رابطه با موسیال امپریالیسم شوروی است . کمیته مرکزی حزب توده همواره بمثابه رویزونیستهای تمام عیار پست پازدن به موازین و اصول انقلابی و سازش با ارتجاع را تحت عنوان و مستمسک " تغییر شرایط " توجیه کرده است . سخن داهیانه لنین در مورد رویزونیستها شرح حال کمیته مرکزی است . " سیاست رویزونیستی عبارت از تعیین روش خود از واقعهای تا واقع دیگر ، تطبیق حاصل کردن با حوادث روز و با تغییرات وارد در جزئیات سیاسی ، فراموش کردن منافع اساسی پرولتاریا و خصائل اصلی کلیه رژیم سرمایه داری و کلیه تکامل در پیچ سرمایه داری ، جدا کردن این منافع در مقابل منافع انی واقعی یا فرضی و از خود این سیاست هم انگار بر میآید که میتواند شکلهای بینهایت گوناگونی بخود بگیرد . "

(مارکسیسم و رویزونیسم)

باری با روی کار آمدن خروش چپ و پیش گرفتن راه سازش با امپریالیسم و عمال آن در کشورها سه قاره ، ما شاهد رخنه شوروی در ایران در اوایل سالهای ۱۹۶۰ میلانیم . از این زمان بیعتی چرخش محسوسی در سیاست شوروی نسبت به رژیم ایران بوجود آمده و دستکاههای تبلیغاتی شوروی نیز به روشنائی رژیم شاه " انقلاب سفید " برداختند . کمیته مرکزی نیز بفول خود اگر مدت زمانی بعد از کودتای ۲۸ مرداد و قبل از آغاز " انقلاب سفید شاهانه " شعار " سرنگون باد رژیم کودتا " (دنیا مهر ۱۳۵۴) را بعنوان یک شعار استراتژیک (ما در مورد مضمون و هدف فرمیستی کمیته مرکزی در زمینه طرح این شعار بعدا صحبت خواهیم نمود) طرح مینمود ، لیکن با نزدیک شدن شوروی به رژیم شاه کمیته مرکزی که بویژه پس از در غلطیدن در منجلاب رویزونیسم در باطن خواستار سازش با رژیم محمد رضا شاه و بازی کردن نقش اپوزیسیون وفادار و " به قول " دین ، شعارهای ظاهر انقلابی سابق را کنار گذاشته و علنا بتعریف و تمجید از رژیم پرداخت . خودشان در این زمینه چنین مینویسند : " در زمان اصلاحات با تعمیری که در شرایط عینی حاصل شده بود دیگر نمیتوان و نمیبایست شعارها و شیوههای سابق را تکرار کرد . شرایط جدید بر خورد و برداشت نوینی را (صحبت لنین در مورد سیاست رویزونیستها را بخاطر بیاورید) ناشی از بررسی واقعیات تغییر یافته طلب میکرد . حزب توده در این راه گام نهاد . ولی مناسفانه گروهی از نیروها و عناصر انقلابی در برابر اصلاحات سردرگم شدند و به تکرار طوطی وار شعارهای سابق اکتفا کردند در حالیکه آن شعار در شرایط نوینی به ضد خود بدل شده بود . " (همانجا تاکید اول و سوم از ماست) شاید برای عده ای منظور کمیته مرکزی از بر خورد نوینی نمی گنج کند ، باشد ، لیکن در واقع مقصود کمیته مرکزی از این کلمه چرخش از بر خورد های فرمیستی سابق به بر خورد رویزونیستی نوینی بود . سیاهه برخورد عام و وضع گیریهای کمیته مرکزی نسبت به رژیم شاه ، امر انقلاب ، اوج اقتصاد اجتماعی ایران ، نهضت انقلابی و . . . در طی دهه دوازده سال بعد از " انقلاب سفید " و تا زمان چرخش مجدد " تاکتیکی " آنها (۱۳۵۳) ، طومار سخیم و چرکینی است . بررسی همه جانبه آنها از حوصله این مقاله خارج است لیکن سعی میکنیم پارهای از این موضع گیریها را در زمینه های مختلف

بظور اجمالی برای خواننده روشن سازیم. هسته نظرات و تزهای سازشکارانه کمیته مرکزی که از زمان توطئه امپریالیستی "انقلاب سفید" تا همین دو سه سال گذشته (متجاوز از ده سال) بطرز چندش آوره و وفیحانه ای آنانرا تبلیغ مینمود و امروز نیز همانطور که گفتیم همین نظرات را تحت پوشش "سرنگونی استبداد رژیم شاه" تبلیغ میکند، را میتوان در دو زمینه اساسی خلاصه نمود. این دو زمینه اساسی بدین قرارند:

۱- "راه رشد غیر سرمایه داری"

۲- "گذار مسالمت آمیز"

هدف نهائی رویزونیستها بطور عام و کمیته مرکزی بطور خاص در تبلیغ این دو تز مشخصاً در جوامع عقب مانده ای مانند ایران دو چیز و تنها دو چیز بیشتر نیست. یکم، خارج کردن این کشورها و بطور مثال ایران از تحت انقیاد امپریالیسم آمریکا و وابسته نمودن آن به امپریالیسم شوروی که تز اول در این خدمت است و دوم، نفی انقلاب قهر آمیز، تبلیغ پارلمانتریسم، سازش با طبقات حاکمه و حفظ سیستم موجود (باشاه یا بدون شاه)، جدا کردن سیاستهای رژیم از ماهیت رژیم، انتقاد و نفی پارهای از سیاستهای رژیم در عرصه انتقاد و نفی رژیم سیاسی. که اینها در چارچوب تز دوم عنوان میگردد.

عصاره تز "راه رشد غیر سرمایه داری" که رویزونیستها با تحریف از نوشتجات لنین در آنها

است با حرارت عجیبی برای جوامع عقب مانده تبلیغ کرده اند، بدین قرار است که در اقتصاد جوامع عقب مانده دو بخش دولتی و خصوصی موجود است که اگر چنانچه بخش دولتی اقتصاد در ازا بخش خصوصی تقویت شده و دولت این کشورها نیز اجازه نفوذ اقتصادی سیاسی - نظامی به شوروی بدهد، و یا بهبارت دیگر، هر چه بیشتر بهر ار شوروی نزدیک شود، آنوقت میتوان گفت که این کشورها راه رشد غیر سرمایه داری و "سمت گیری سوسیالیستی" را گزیده اند. رویزونیستها در نهایت چنین اراجیفی را در مورد مصر (تا چند سال پیش)، هند وستان، سوریه و... سرداد مانده کمیته مرکزی در این مورد مینویسد: "... تقویت و توسعه سرمایه داری دولتی بسود اقتصادی ایران است. کارخانه های دولتی میتوانند در دست دولت بصورت افزایش جهت تراکم سرمایه و رشد بعدی صنایع و تاثیر مثبت در مجموعه تولید ایران در آیند. فروش کارخانه های دولتی توطئه ایست بخاطر اجرای نقشه های امپریالیستی. (دنیاء، سال سوم، شماره سوم) رویزونیستها با پرد و اغماض برماهیت طبقاتی دولت، با تحریف آشکار مبانی اساسی سوسیالیسم علمی، دولتی شدن اقتصاد را با سوسیالیسم و یا "جهت یابی سوسیالیستی" یکسان مینهند. آنان منکر این حقیقت اند که هر دولتی ابزار حکومت طبقه یا طبقات خاصی است و صحبت از سوسیالیسم نیز بدون قدرت سیاسی طبقه کارگر و بدون دیکتاتور پرولتاریا باوه ای بیش نیست. روشن است که این تز رویزونیستها در مورد ایران بد فاع و پشتیبانی آشکار از ملاکان و سرمایه داران بوروکرات و انحصار گر حاکم بر عهبری در بار پهلوی میانجامد و بر غارتگری و شرارت بی حد و حصر آنها صحه میگذارد. در زمینه لزوم نزدیکی با شوروی اینچنین رژیم را نصیحت میکنند "... بسط مناسبات بازرگانی ایران با کشورهای سوسیالیستی بویژه با همسایه بزرگ ما اتحاد شوروی مزایای انکارنا پذیر دارد. این مناسبات نه فقط بخودی خود موجب رونق و تحکیم اقتصاد ایران میشود، بلکه امکان مقاومت در برابر سیاست غارتگرانه امپریالیستی را بوجود میآورد. (دنیاء، سال پنجم، شماره ۲) و چند سال بعد، یعنی با گسترش نفوذ استعمارگرانه شوروی در ایران مینویسند "نتایجی که در اثر بسط مناسبات اقتصادی و همکاریهای فنی با اتحاد شوروی و دیگر کشور های سوسیالیستی از لحاظ پیشرفت صنایع هم اکنون بدست آمده است استراکچور اقتصاد کشور را در جهت تامین استقلال اقتصادی تغییر میدهد." (دنیاء، شماره ۲، ۱۳۵۱) و یا در زمینه روابط

اقتصادی ایران و شوروی اینچنین زیلا نه به مداحی رژیم میبرد ازند. " این مشی جدید بطور عینی جواہگوی ضافع رشد سریع و منظم اقتصاد ملی است و لذا باید آنرا بشابہ تغییر مثبتی هم در سیاست خارجی و هم در سیاست اقتصادی دولت ارزیابی نمود. " (دنیا، شماره ۱، ۱۳۵۲، تاکید از ماست) کمیته چیان حزب توده با ترویج نظرات فوق باید با طیب خاطر بپذیرند که بحق جاسوسان سازشکاری پیش نبوده و نیستند. اینان بعنوان بلندگویان و نوکران فارسی زبان بورژوازی روس از هرچه در چنته دارند استفاده میکنند و با پرد موشی بر ماهیت امپریالیستی شوروی نفوذ چپاولگرانه این ابرقدرت ضد خلقی را در میهن ما "بمنفع خلق" جا میزنند.

رویزونیستها و از جمله کمیته مرکزی در ضمن انقلاب و خواهان حفظ سیستم طبقاتی موجودند. در دست کمیته مرکزی بویژه در پیک زمینه از رژیم شاه گله مند و با آن بر سر غیر آید است و آن اینست که رژیم بآنها حق نهد تا در چارچوب قوانین موجود نقش اپوزیسیون علمی را بازی نمود و حد اکثر بتوانند در صورت رضایت رژیم چند کرسی وکالت و وزارت نیز بدست آورند. از این بابت کمیته مرکزی مدتها شعار "دفاع از آزادبهای مکرانیک" را که البته بگفته خود شان "کلید آن آزادی فعالیت حزب توده ایرانست"، بعنوان شعار مردم مطرح میکرد. آنها بخاطر لجبویی از رژیم و تشویق رژیم بمرحمت "آزادی" بآنها، ارتداد و جبهوی خود را بعرش اعلی رسانیده از "دست آوردن" های اقتصادی اجتماعی رژیم تقدیر کرده، جنبش انقلابی و راه قهر آمیز انقلاب را تکفیر نموده و بر سیاستها و تجاوزات رژیم صحنه گذارند. و اینهاست تبلورات و جوهر تز "گذار مسالمت آمیز" رویزونیستها. ایرج اسکندری در بیرون کمیته مرکزی در مجله دنیا نوشت: "شعار مبارزه در راه تامین آزادبهای مکرانیک و استقرار اصول قانون اساسی شعار است که مشروعیت آن نمیتواند نه در ایران و نه در افکار عمومی جهان مورد تردید قرار گیرد و نیز از لحاظ قوانین ایران به هیچ وجه قابل تعقیب و مجازات نیست." (دنیا، سال هفتم، شماره ۴) ایشان در جای دیگر میفرمایند "در کدام دادگاه ثابت شد ماست که مرام یا رویه حزب توده ایران با مقررات قانون ۱۳۱۰ انظباط دارد یعنی با اصطلاح قانون ۱۳۱۰ مرام و رویه اش اشتراکی است و یا ضد سلطنت مشروطه ایرانست؟" (مردم، شماره ۶۱، تیر ۱۳۴۱) اسکندری در آن زمان حتی ابائی نداشت که در پیام بکنگره های احزاب برادر بده بجه سرائی رژیم میبرد از "باین دو پیام وی توجه کنید." "علیرغم تغییرات مثبتی که طی ده سال اخیر در زمینه برانداختن مناسبات فئودالی و صنعتی شدن کشور روی داده است هنوز فقر و بیسوادی و فشار سرنوشت مردم ماست." (پیام ایرج اسکندری به کنگره هشتم حزب سوسیالیست متحد آلمان، مردم، شماره ۷۱، تاکید از ماست) "حزب توده ایران در عین اینکه از اقدامات ترقیخواهانه که بمنظور از بین بردن مناسبات فئودالی تولید و نیز اقداماتی که در جهت صنعتی کردن و مدرنیزه کردن کشور میشود پشتیبانی میکند... برای حق حزب ما و سایر سازمانهای مکرانیک در بدست آوردن فعالیتهای قانونی در گذار قانون اساسی ایران مبارزه میکند." (پیام ایرج اسکندری به همین کنگره حزب کمونیست بلغارستان، مردم، شماره ۶۹) رویزونیستها کمیته مرکزی در عین حال رابطه نزدیکی بین تز "راه رشد غیر سرمایه داری" و "گذار مسالمت آمیز" برقرار میکنند. آنان میگویند: "حزب ما بر آنست که استقرار مجدد آزادبهای مصرح در قانون اساسی کنونی ایران امکانات بسیار مساعدی برای عموم نیروهای ترقی خواه و مکرانیک ایران فراهم میسازد تا برای اتخاذ راه رشد مستقل و مکرانیک کشور - راه رشد غیر سرمایه داری - متفقا بطور موثر مبارزه کنند." (مردم، شماره ۷۱)

کمیته مرکزی در آن دوران کاملاً همدا با تبلیغات رژیم از حسنات "اصلاحات ارضی" امپریالیستی یاد سخن داده به روستائیشان متذکره ایران که "اصلاحات ارضی" روزگار آنان را سیاه تر از سابق نموده بود، دهن کجی مینمود. توجه کنید، "اصلاحات ارضی" با افزایش نسبی

علاقه دهقانان به ثمرات کار خود و با تسریع رسوخ سرمایه داری در ده امانات بیشتری برای رفاه
 دهقانان و رشد اقتصادی روستائی فراهم میاورد. * (دنیاء، سال هفتم، ۱۳۴۵) کمیته مرکزی رژیم
 عدلی ایران را که همواره بزرگترین خیانتها را در مورد تاراج منابع نفت ایران بدست امیریالیستها
 انجام داده - از بازگرداندن نفت ملی شده ایران به کنسرسیوم نفت در سال ۱۹۵۴ گرفته تا کار-
 شکنیهای و جناپنهای وی در درون اوپک - تطهیر کرده؛ چنین وانمود می کند که توگوشی رژیم میتواند
 نفت ایران را ملی نماید. روزنامه مردم شماره ۸۳ مینویسد: * مردم ایران باید بر مبارزه و فشار خود
 نسبت بدولت بیافزینند تا دولت از امانات عینی مساعد برای اجراء تمام و کمال قانون ملی شدن نفت و
 کوتاه کردن دست غارتگر کنسرسیوم بین المللی استفاده نماید. * و یا هنگامیکه رژیم شاه بدستور اربابان
 امیریالیستش در اوایل دهه هفتاد سه جزیره ابوموسی، تنب بزرگ و کوچک را در خلیج فارس متصرف
 و بحق از طرف نیروهای انقلابی بعنوان یک سیاست خائنانه قطدار و محکوم گردید کمیته مرکزی نوشت:
 * تامین حاکمیت ایران بر این جزایر بنظر ما طبیعی و ناشی از واقعیت است. * (مردم، شماره ۷۶)
 و یا * حزب توده ایران... از هر عینی که در جهت براندختن استیلای امیریالیسم در خلیج فارس
 ... پشتیبانی میکند * (عمانجا) روشن است که رویزیونیستها ی وامانده کمیته مرکزی بخاطر استیصال
 خود بر رژیم شاه سک پاسبان امیریالیسم؛ اعمال * عد امیریالیستی نسبت میدهند.
 همانطور که گفتیم یکی از ارکان اصلی تز * گذار مسالمت آمیز * که در گذشته بگونه ای و امروز
 بگونه ای دیگر از طرف رویزیونیستهای کمیته مرکزی طرح میگردد مساله نفی انقلاب قهر آمیز، نفی وجود
 * شرایط عینی انقلاب * یا مخدوش کردن مفاهیم * شرایط عینی انقلاب * و * اوضاع انقلابی * میباشد.
 کمیته مرکزی در گذشته بطور صریح و روشنی مساله لزوم انقلاب قهر آمیز و مسلحانه را نفی نموده در
 تبلیغ مکرر تز سازشکارانه عدم وجود شرایط عینی انقلاب بسیار اصرار داشت. * حزب ما بارها گفته است
 و بر حسب همه مانعیم انقلابی خود بدون شک ترجیح میدهد به تحول جامعه از طریق مسالمت آمیز تحقق
 بخشد. * (دنیاء، سال هفتم، شماره ۲) * نظر حزب توده ایران روشن است. * حزب توده
 ایران در نهایت امر خواستار تغییر بنیادی مجموعه روابط اقتصادی جامعه میباشد. در عین حال
 حزب توده ایران حزبی خیال پرور و غافل از شرایط مشخص و عینی حاکم بر میهن خود نیست.
 تجزیه و تحلیل تمام خوانب حیات جامعه ایران ما را باین نتیجه میرساند که پایههای لازم
 عینی برای ایجاد چنین جامعه ای هنوز فراهم نیست. * (دنیاء پائیز ۱۳۴۴) تاکید از ماست (لیکن امروز در ریتو شعار
 * سرنگونی شاه * ظاهرا با هزار اما و اگر و با توسل فرصت طلبانه و خارج از مضمون بنوشته های لنین
 مساله بکاربرد قهر را در آیند، نا معلوم آنها بطور مشروط می پذیرد. توجه کنید: * حزب ما در عین
 اینکه تمام اشکال و شیوه های انقلابی را می پذیرد، هیچگاه از پیشینت شیوه مبارزه را برای تمام دوران
 معین انقلابی مطلق نمی کند و با ارزیابی تناسب نیروهای اجتماعی بمقتضای تحول جنبش توده های
 مردم و رشد آگاهی سیاسی آنها شیوه های عمل متنوعی اختیار میکند. * (مردم، شماره ۱۴۰) روشن
 است که قبول مشروط * تمام اشکال و شیوه های انقلابی * توسط کمیته مرکزی صفا فریبکاری و خدعه ایست
 تا بانفرد بیشتر دچار نگردد. و الی کمیته مرکزی کجا و انقلاب مسلحانه کجا. بد نیست نظرات
 کمیته مرکزی را بانظر لنین در مورد انقلاب قهر آمیز مقایسه نمائیم تا به فرمایش و فریبکاری کمیته مرکزی
 بهتر پی ببریم. لنین می نویسد. * اساس تمام آئین مارکس و انگلس عبارتست از لزوم تلقین منظم اندیشه
 انقلاب قهر آمیز - و درست همین اندیشه - به توده ها * (تاکید از ماست) امروز کلیه انقلابیون
 راستین ایران معتقدند که مساله انقلاب اجتماعی دهها سال است در دستور کار جنبش انقلابی قرار
 گرفته و راه نجات ایران تنها و تنها از طریق انقلاب مسلحانه توده ای امکان پذیر است و تا بقاء سیستم
 موجود در ایران این نظرها همواره تبلیغ مینمایند. ما در این زمینه بعدا بیشتر صحبت خواهیم نمود.

حمله شوروی به چکسلواکی در سال ۱۹۶۸ بمثابة نقطه عطفی بود که بیانگر تکامل شوروی به یک ابر قدرت سوسیال امپریالیستی است. اگر از زمان روی کار آمدن خروشچف در اواسط دهه ۱۹۵۰ تا اواخر دهه ۱۹۶۰ در مناسبات بین آمریکا و شوروی یعنی رقابت و تنبانی آنها، سازشها و تنبانی آنان برای سرکوب جنبشها و تقسیم مجدد جهان جنبه غالب را داشت، لیکن با تبدیل شوروی به یک قدرت امپریالیستی و فاشیستی، کم کم رقابت بین دو ابر قدرت با آغاز دهه ۱۹۷۰ جنبه غالب را در مناسبات آنان پیدا نمود و همزبونی طلبی دو ابر قدرت برای نفوذ یابی در نقاط مختلف جهان و تدارک آنان برای جفت جهانی نشدید کردید. شوروی اگر در دوره اول عهد تا سعی در کنار آمدن و سازش بسا رژیمهای وابسته به غرب را داشت و اگر علناً جنبشهای آزاد بیخس را تحت عناوین مختلف از جمله "کانون جفت"، "بخطر انداختن صلح جهانی" "تخطئه و محکوم می نمود، با آغاز دهه هفتاد بر رقابت سهمگینی با امپریالیسم آمریکا برای رخنه و نفوذ یابی بیشتر در مناطق مختلف جهان و بویژه خاور میانه و خلیج فارس دست زد. از این زمان به بعد شوروی برای نفوذ در جنبشهای رعاشی بخش جهان و به منظور استفاده از این جنبشها بخاطر تصفیه ریشتر ابر قدرت آمریکا، مزرورانه و با تبلیغات کوشا خراشی علم "دفاع" از جنبشهای رعاشی بخس را بلند نمود. هر از سالها تخطئه و بغراموشی سردن جنبشهای فلسطین و عمان، شوروی ناگهان در اوایل سالهای ۱۹۷۰ به "پشتیبانی" از این جنبشها و همینطور پاره ای از جنبشهای دیگر بلند شد. بموازات نشدید تضاد و همزبونی طلبی دو ابر قدرت در منطقه خلیج، تضاد بین دست نشاندگان دو ابر قدرت یعنی از یکطرف رژیم شاه و از طرف دیگر کمیته مرکزی هدایت یافت. واگذاری نقش ژاندارمی خلیج به رژیم شاه از طرف امپریالیسم آمریکا سرآغاز دوران نویی در روابط کمیته مرکزی با رژیم شاه بود. از این زمان به بعد در لحن تبلیغات کمیته مرکزی نسبت به رژیم تا حدی (البته هنوز در چارچوب بسیار محترمانه) تغییر حاصل شد. روزنامه "مردم" شماره ۷۸ (بهمن ۱۳۵۰) نوشت: "از دو حال خارج نیست یا رژیم با عناد تمام نسخه های مشکوک خود را ادامه خواهد داد و تناقض خود را با واقعیت جهان باز هم عمیقتر خواهد کرد یا بذارف واقع بینی خواهد گرائید. و افعیات موجود حاکی از آن است که رژیم که تعهداتی فراوان در مقابل امپریالیسم دارد در اینجهت سیر نمی کند... اگر چه بنظر کمیته مرکزی رژیم تصمیم گرفته است که به نسخه های "مشکوک" خود ادامه دهد لیکن آشکارا هنوز در پیچه "واقع بینی" را برای او باز میکند. کمی بعد در رابطه با فنون نفی ژاندارمی توسط رژیم شاه کمیته مرکزی نوشت: "ما تردید نداریم که مشی کنونی هیئت حاکمه ایران و برا با تضادها و سردرگمی های جدی روبرو خواهد ساخت. تحولات عمیق در تناسب قوا در صحنه جهانی در جهتی نیست که برای سیاستهای ماجراجویانه و پیروی از دکترین نیشون" طی زمان افق توفیق و پیشرفت را بگشاید". (مردم، شماره ۷۹، ۳۰، بهمن ۱۳۵۰) و چند ماه بعد در روزنامه مردم، شماره ۸۲ (اردیبهشت ۱۳۵۱) میخوانیم "از چندی باینطرف (منظورشان چندی پیش باینطرف) بویژه پراز وقایعی که در شبه قاره هند وستان روی داد و به تشکیل جمهوری مستقل بنگلادش منجر گردید... در تبلیغات رسمی ایران در زمینه سیاست خارجی گرایشهای ارتجاعی و منافی منافع خلق شدت گرفته است. این را باید بویژه محصول تحریکات امپریالیستی و تاثیر مرنج ترین محافل هیئت حاکمه ایران دانست". البته کمیته مرکزی در خط و نشان کشیدن با رژیم هنوز هم کماکان انتقادات خود را به سیاستها و روشهای رژیم وارد ساخته عملاً با پرده پوشی بر ماهیت رژیم و مستقل فرض کردن آن فکر میکند که رژیم میتواند روشهای دیگری اتخاذ کند. کمیته مرکزی که دیگر دارد طاقش طاق میشود با حالت التماس ریا برآلود رژیم را نصیحت کرده از نسخه های "مشکوک" بر حذر میدارد: "هیئت حاکمه ایران بجای دنباله روی از امپریالیسم، بجای عناد در سیاست ضد

دمکراتیک، بجای نظامی کردن کشور، باید تحولات جدی در روش خود وارد سازد. ما مطمئنیم مقتضیات و نیازمندیهای مبرم عصر ما بکسانی که نخواهند آنها را در دست گرفتند در سپاس عبرت انگیز خود داد. حتی نیکسونها و شتراوسرها با همه عروروادعا از عهد و مقابله با این نیازمندیهای مبرم عصر ما که راه خود را بی امان به پیش میکشایند بر نمی آیند و مجبورند آنها را در نظر گیرند" (همانجا)

باری با تشدید رقابت و ابر قدرت، تشدید تضادهای درون هیئت حاکمه، و اعتدالی مجدد جنبش انقلابی و توده ای خلق کمیته مرکزی با الهام از اربابان سوسیال امپریالیست خود و برای جلوگیری از انفراط عرچه بیشتر در جنبش سیاسی ایران، بر آن شد تا یوشن و نقاب جدیدی بچهره زند. کمیته مرکزی که بعد از یکی دو سالی از اوایل دهه هفتاد نقاب زدنهای خود را بر زمین تشدید کرده، و بزعم آنها از بین دو گرایش در هیئت حاکمه (یکم گرایش "مرجعترین محافظ" و دوم، گرایش جناحهای سالم "و" دور اندیش ") گرایش "محافل ارتجاعی و ماجراجو" در حال تشدید بود، در صدور طرح برنامه ای جدید بر آمده (تابستان ۱۳۵۲) و بالاخره در اواسط سال بعد (۱۳۵۳) همزمان با انتشار دوره جدید مجله دنیا شعار "سرنگون باد رژیم استبدادی" و شعار "حبشه واحد ضد دیکتاتوری" را این بار بعنوان شعار تاکتیکی طرح نمود. گفتیم که علیرغم رنگ عوض کردن کمیته مرکزی، همواره یک خط سیاه که بیانگر ماهیت کمیته مرکزی است گذشته آنرا به حال و آینده وصل می کند، و این خط سیاه در حقیقت همان سازشکاری و فرمیسم کمیته مرکزی است. امروز وظیفه جنبش مترقی نشان دادن همین خط سیاه از لابلای شعارهای پر طمطراق کفونی آنها است. کمیته مرکزی همان طور که در ابتدا ذکر شد، قبل از سالهای ۱۳۴۱ شعار "سرنگونی رژیم کودتا" را بعنوان شعار استراتژیک مطرح مینمود (میتوان این دوره را دوره اول آغاز "انقلاب سفید" تا ۱۳۵۳ را دوره دوم و ۱۳۵۳ تا کنون را دوره سوم نامید) البته بازاعان صریح خود نشان، مشغورشان از طرح این شعار "بازگردانیدن حکومت مصدق" بود که در نهایت باز گشتن بهمان فرمیسم گذشته می توانست معنی دهد. مجله دنیا، مهر ۱۳۵۴ در این مورد می نویسد: "معنای این شعار در آن زمان عبارت بود از بازگردانیدن حکومت مصدق... روشن بود که اگر رژیم کودتا سرنگون شود و کشور به روزهای قبل از ۲۸ مرداد برگردد دیگر نمیتوان درباری را که کانون توطئه ها است نگاه داشت".

ایا باین لاطائلات فرمیستی میتوان جز آرزوهای ارتجاعی خرد و بورژواهای مفلوک و آواره و مرتد شده چیز دیگری نام نهاد؟ در مرحله بعد، یعنی در بین سالهای بعد از آغاز "انقلاب سفید" تا سال ۱۳۵۳، شعار مبرم کمیته مرکزی همانطور که گفته شد "پایان دادن به حکومت مطلقه"، "مبارزه در راه آزاد بپهای دمکراتیک" نه البته "گلبه آن آزادی حزب توده" است، بود. کمیته مرکزی همواره با طرح شعار "مبارزه در راه دمکراسی" قصد سازش با رژیم و فریب خوردن را داشته است و همواره این چنین تبلیغ کرده است که با وجود این رژیم میتوان به دمکراسی و آزادی رسید. دمکراسی، آزادی و استقلال از خواسته ها و شعارهای اساسی مردم ایران است که تحقق آن تنها در گرو سرنگونی بساط رژیم استبدادی - فاشیستی شاه است. کمیته مرکزی بایکسری استدالات خائفانه طرح شعار استراتژیک "سرنگونی خود را (حتی با همان مضمون فرمیستی طرح شده توسط کمیته مرکزی) که بعد از کودتا طرح میکرد، در مرحله دوم نا صحیح مینماید. باین استدلال خوب توجه کنید "مهر از ۲۸ مرداد شاه نمایندگین و مرجعترین قشر ملاکان و کمراد و رهای متحد امپریالیسم بود که چند ان زیاد هم زیر بار دیکتاتوری مشخصی نمی رفتند و بیشتر بسوی قطب های "با عرضه تری" نظیر سر لشکر زاهدی کشانیده میشدند. در روزهای اصلاحات ارضی شاه الزاما نمایندگین ملاکان بورژوا شده و

سرمایه داری بزرگ فرمانور را بعهده گرفت و تا حدود معینی از رژیم ارباب-رعیتی و صنعتی کردن کشور دفاع کرد و از تولید داخلی حمایت نمود. (همانجا، تأیید از ماست) " ماسفانه گروهی از نیروها و عناصر انقلابی در برابر اصلاحات سر در کم شدند و به تکرار طوطی وار شعارهای سابق اکتفا کردند در حالیکه آن شعار (منظور شعار " سرنگونی رژیم نود تا است ") در شرایط نوین به ضد خود بدل شده بود. (همانجا) بحث رویزیونیستهای خائن کمیته مرکزی اینست که از آنجا که شاه بعد از کودتا نمایندگانه " مرتجعترین قشر ملاکان و کبیراه‌ورهای متحد امپریالیسم " بود، میبایست در آن زمان شعار " سرنگونی " داده شود، لیکن از آنجا که بعد از اصلاحات ارضی " و نزدیک شدن شوروی به رژیم شاه، شاه دیگر نمایندگی خود را از قشر مرتجعین متحد امپریالیسم از دست داده به نمایندگی سرمایه‌داران اصلاح طلب (فرمانور) رسیده بود، لذا در این زمان (که لابد جلوی رشد نیروی موندگاری نیز از جانب سرمایه‌داران فرمانور باز شده) طرح شعار " سرنگونی " ناصحیح و بلکه میبایست در چارچوب گرفتن پاره ای از آزادیهای مصرحه در " قانون اساسی " و حتی " قوانین موجود " برای امکان فعالیت علنی و " قانونی " حزب توده و برای حفاظت حکومت شاه مبارزه نمود. این چنین تحلیلهایی در گذشته توسط خلیل ملکی و " جامعه سوسیالیستهای " تیتوئیست - تروتسکیست در ایران بر وجود دو جناح در هیئت حاکمه (جناح فتودل و جناح کبیراه‌ور) و لزوم وحدت با یکی علیه دیگری نیز طرح گردیده و در اینجا توسط کمیته مرکزی برای تطهیر باند شاه (حداقل تا قبل از سرعصر آمدن اخیر آنها) این نمایندگانه ملاکان و سرمایه‌داران بوروکرات و سک زنجیری امپریالیسم آمریکا و توجیه کثافتکاریهای خود بکار میرود .

کمیته مرکزی در زمینه طرح شعار تاکتیکی " سرنگونی " در دوره سوم (بعد از ۱۳۵۳) چنین مینویسد : " بررسی تحولات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور در جریان چند سال اخیر نشان می‌دهد که رژیم حاکم بر میهن ما در تمام زمینه‌های داخلی و خارجی جهت‌ارتجاعی سیاست خود را به مقیاس وسیعی تشدید نموده است . . . طی چند سال اخیر در سیاست خارجی رژیم حاکم بر کشور ما در جهت هم پیوندی با سیاست مرتجعترین محافظ امپریالیستی، در جهت سیاست جنگ و تجاوز، در جهت تشدید وخامت اوضاع بین‌المللی و ایجاد تشنج در منطقه خاور میانه، خلیج فارس، دریای عمان و اقیانوس هند چرخش قابل توجهی نسبت به مواضع سالهای اصلاحات ارضی حاصل شده است. " (گزارش سیاسی به پانزدهمین پلنوم کمیته مرکزی، دنیا، شماره ۵، ۱۳۵۴) و یا " تشدید جهت‌ارتجاعی سیاست داخلی و خارجی رژیم شاه در مرحله شونی به چنان شدت و چنان پایهای رسیده که سرنگونی این رژیم آفریده امپریالیسم را برای اکثریت بسیار بزرگی از جامعه ایران بیش از هر زمان امری طبیعی، بدیهی و به ضرورت حیاتی بدل ساخته و بر این بنیاد تجمع و اتحاد کلیه نیروهای ملی، میهن پرست، ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیستی را بعنوان مهمترین وظیفه و شرط اساسی تحقق این سرنگونی در دستور جنبش انقلابی خلق قرار داده است. " (دنیا، شماره ۶، ۱۳۵۴) کمیته مرکزی در این جا عنوان میکند که بخاطر تشدید جهت‌ارتجاعی سیاست داخلی و خارجی رژیم (گرچه لابد هنوز جهت‌مترقی نیز موجودند) لزوم " سرنگونی " رژیم در دستور کار جنبش قرار گرفته و برای این کار از جمله میبایست " از تضادهای و شکافهای داخلی پایگاه اجتماعی رژیم در جهت نیل به هدف مشترک همه نیروهای مخالف رژیم " (همانجا) استفاده شود. در این جا هنوز صحبت از استفاده از تضادهای درون هیئت حاکمه است و هنوز مسأله وحدت با جناحهایی از هیئت حاکمه مطرح نیست. آمار درست یکماه بعد میخوانیم " شمار ناشکی حزب از این نظر . . . شمار تاکتیکی است که میتواند بخش مهمی از نیروهای را که در تحول بنیادی جامعه زیینف نیستند و یا نیروهایی را که با وجود زیینف بودن بالقوه هنوز بضایع خویش آگاه نبوده و بالفعل آماده حرکت نیستند، تجهیز کند و بحرکت آورد " (دنیا، شماره ۷، ۱۳۵۴) و سیر میخوانیم " میتوان و باید که در یک برخورد تاکتیکی حساب این حکومت

استبدادی را - از حساب قشرهای معینی از سرمایه داران ایران جدا کرد . مبارزه با این استبداد و آثار آنرا به چنان شعار وسیعی بدل نمود که بخش بزرگی از سرمایه داران را نیز بحرکت آورد و نظر مساعد گروهی از هیئت حاکمه را نیز جلب نماید . " (همانجا) کمیته مرکزی در اوایل طرح دو شعار تاکتیکی خود ، اساسا تاکید خود را بروی لزوم وحدت با بخشی از جنبش مرفعی ایران گذارده و حتی بدت کوتاهی نیز بخاطر فریب جنبش انقلابی و سازمانهای انقلابی درون کشور از فعاشیهها و دشنامهای مرتجعانه خود کاسته ، لحن خود را نسبت به آنها عود نمود و دست وحدت بسمت آنان دراز نمود . لیکن بزودی اهداف اصلی پلید خود را که در حقیقت خواست وحدت با بخشی از هیئت حاکمه و قربانی نمودن جنبش بود ، آشکارا بمنظور نشان دادن در باغ سبز به بخشی از هیئت حاکمه و " ترسانیدن " پادشاه رو نمود . کمیته مرکزی در مورد ترکیب نیروهای شرکت کننده در " جنبه واحد ضد دیکتاتوری " خود نوشت : " ولی در " جنبه واحد ضد دیکتاتوری " نه تنها همه این طبقات و اقشار اجتماعی بلکه عناصر ، گروهها و در شرایط مشخص نشرهائی از طبقات حاکمه یا انگیزه های بگلی کوناگون نیز میتوانند شرکت جویند . این نیروها حتی میتوانند در شرایط مشخص تاریخی اجتماعی نفس موثری هم در بر انداختن رژیم استبداد سیاه ایفا نمایند . " (دنیا ، شماره ۱۲ ، ۱۳۵۴) کمیته مرکزی در نائت خود را حد اکل برجسته کرده و بمنظور واقعی خود را از طرح دو شعار ندادنی فوق صریحا بیان میکند . خوب توجه کنید " حزب توده ایران بعنوان حزب طبقه کارگر ایران طبیعتا ترجیح میدهد که جناح سالمتر و واقع بین تر هیئت حاکمه زمام امور را بدست داشته باشد تا این قشر فاسد فاشیسم گرائی که مسالغ عالیه میهن ما را بخطر انداخته است . " (دنیا ، مهر ۱۳۵۴) کمیته مرکزی از یکطرف برای مطمئن کردن جناحهای " سالم " هیئت حاکمه در مورد عدم تغییر ماهیت و مضمون سیاستهای خود ، و بمنظور تعهد در حفاظت سیستم و ماشین دولتی موجود و از طرف دیگر برای توجیه " تئوریک " عوامفریبی اس در مورد عود کردن شعارهای خود در اوان طرح این شعارها چنین نوشت : " ... آیا حزب توده ایران با دادن شعار " سرنگونی رژیم " در سیاست خود نسبت به رژیم تغییر اساسی داده است ؟ ... پاسخ همه این سئوالات به گواهی تمام اسناد منتشره از طرف حزب توده ایران منفی است . " (دنیا شماره ۱۳۵۳ ، ۱۳۵۳) و سیر منظور خود دقیق تر نمود " آیا سرنگونی سلطنت استبدادی شاه حتما باید با برانداختن سلطنت بطور کلی همراه باشد ؟ بنظر ما نه آیا سرنگونی سلطنت استبدادی همراه با از بین رفتن سلطنت بطور کلی و استقرار جمهوری بخودی خود بمعنی استقرار جمهوری ملی و دموکراتیک است ؟ بنظر ما نه " (دنیا ، بهمن ۱۳۵۴) فکر میکنیم قضیه باند ازه کافی روشن شده باشد . تمام داد و قال و سروصدای کمیته مرکزی از طرح شعار " سرنگونی " و " جنبه واحد ضد دیکتاتوری " در اینجا خلاصه میشود که با قربانی کردن جنبش و دادن زمام آن بدست جناح " واقع بین تر " هیئت حاکمه در یک " جنبه وسیع ضد دیکتاتوری " و با مشاورت و حضور کمیته مرکزی حکومت از دست پادشاه بدست یک پادشاه مرتجع و بیگانه برست دیگر سپرده شود (البته کمیته مرکزی حتی حاضر است بخاطر تاسیر یک بودمان سلطنتی نوین با قشرهائی از هیئت حاکمه همکاری نموده و حتی در مراسم تاج گذاری نیز شرکت خلاق داشته باشد) ، و احمیانا در این گیر و دار کمیته مرکزی و اربابانش نیز دستشان بجائی بندد شود . نتیجه چیست ؟ حفظ و بقای سیستم طبقاتی موجود و قربانی شدن جنبش . سازشکاری محض و آشکار . اگر در گذشته کمیته مرکزی در چارچوب عمین سیستم طبقاتی از دار و دسته شاه طلب " مغفرت " و آزادی مینمود ، امروز که این دار و دسته در نتیجه تشدید تضاد های دوا بر قدرت بعیل ابر قدرت شوروی عمل نکرده و عنوز حاضر نشده است که در چارچوب " قوانین موجود " دستور بازگشت کمیته مرکزی را از سواحل دریای سیاه به شمال تهران بدهد ،

کمیته مرکزی دست به امان جناحهای "سالمتر" و "واقع بین تر" گردیده است.

کمیته مرکزی که سالها در زم بوجیسم (کود تا گرائی) قلم فرسایی میکرد، اخیرا (لا بد در مواقع افسردگی شدید) حتی دست به امان ارتش ارتجاعی شاه، برای کودتا نیز شده است. گوی کنید: "امکان تحقق یک ضربت ناگهانی مساله تجمع و اتحاد نیروها را بهیچ وجه منتفی نمیسازد زیرا پیر از وارد آمدن این ضربت مسلحانه ناگهانی و سرنگونی این رژیم نیز تجمع و اتحاد نیروها و جبهه واحد بعنوان شرط اساسی حفظ حکومت ملی ناشی از این ضربت، همانگونه که نمونه های مشخص آن در جهان کمونی نشان میدهد، حتی پیش از پیش کسب اهمیت خواهد کرد." (دنیاء، شماره ۶، ۱۳۵۴) و در مورد این نمونه های مشخص نیز چنین میخوانیم: "تجربه پرتغال، ویتنام جنوبی در مقابل چشم ماست، در ارتشهای این کشورها نه سالها توسط رژیمهای نظیر رژیم شاه برای حفظ منافع ارتجاعی امپریالیسم پرورشی یافته بودند، افراد آگاه توانستند در شرایط مناسب بخش انقلابی ایفا کنند و با پشتیبانی مردم این رژیم هارا سرنگون نمایند." (دنیاء، شماره ۳، خرداد ۱۳۵۴)

کمیته مرکزی و مانده و در مانده با این توجیه ضد انقلابی خود، انقلاب تاریخ سساز ویتنام را تا سطح یک کودتا از طریق ارتش ارتجاعی پائین میآورد. سفسطه های کمیته مرکزی در زمینه علل طرح شعار "سرنوئی" بعنوان یک شعار تاشینی و نه یک شعار استراتژیک افشاگر ماهیت رویزیونیست و خائن اینان است. کمیته مرکزی چنین عنوان میکند که از آنجا که از زمان مصدق تاکنون در نظام حاکم ایران تغییراتی حاصل شده (بزعایشان تبدیل نظام نیمه فئودالی به سرمایه داری) و از آنجا که تغییرات جهات ارتجاعی رژیم (استبداد، نظامیگری و غیره) نه فقط تغییرات کمی بلکه تغییرات کیفی است (همه مساله اینجا است که نظامیگری شونی رژیم شاه همان اقدامات گذشته وی منتهی کمی شده تر نیست، تغییرات کمی به تغییرات کیفی بدل شده است. نظیر همین مطالب را باید در باره استبداد شاه گفت.) (دنیاء، شماره ۷، ۱۳۵۴)، در نتیجه شعار "سرنوئی" بعنوان یک شعار استراتژیک نا صحیح است!!! دنیای شماره ۷ (۱۳۵۴) در این زمینه چنین ادامه میدهد.

"از در مناسبات ایران و از جمله و بخصوص مناسبات اقتصادی ایران با کشور های امپریالیستی و نفوذ عمده حاکم امپریالیسم در کشور نیز سالهای پیر از کودتا بسیاری نجات نو آفریده، و مساله را بی نهایت دو جوانب و بفرنج کرد، است. رساندن این مناسبات به حد مناسبات کاملا سالم برابر حقوق و قطع هر گونه نفوذ امپریالیسم در کشور ما امروز بمراتب بفرنج تر، و سوارتر و پیچیده تر از آن است نه در زمان مصدق بود. حد این مشکل تنها از عهده بیت حکومت قاطع ملی و دمکراتیک بر میآید و اگر ما مساله را در حد استراتژیک آن مطرح کنیم شعار "سرنگون باد رژیم کودتا" بخودی خود از این حیث نیز کفایت نمی کند. زیرا ممکن است سرنگونی این رژیم هنوز بمعنای استقرار یک حکومت قاطع ملی و دمکراتیک نباشد." (تاکید از ماست) معنی این تئوری بافیهای مبتذل کمیته مرکزی (حتی اگر ادعای دروغین و نیادانه آنان مبنی برخواست استقرار یک حکومت قاطع ملی و دمکراتیک را قبول کنیم) اینست که انقلاب اجتماعی ایران (در همین مرحله حداقل، یعنی مرحله دمکراتیک و نه مرحله حد اکثر یعنی سوسیالیستی) از دو دوره عبور میکند: یکم، دوره ای که از طریق وحدت با جناحهای "سالم" هیئت حاکمه در بیت "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" بحساب در آورده شده شاه رسیده میشود و "مکراسی" (حتی از نوع سلطنتی آن) بکف میآید، و در دوره دوم "جبهه واحد خلق" تشکیل شده و در پناه همین دمکراسی کدائی دست "بانقلاب اجتماعی" زده خواهد شد. البته اگر ضرورت دست یازی باشکال غیر مسالمت آمیز مبارزه عم بوجود آید، کمیته مرکزی آن را رد نخواهد کرد، گرچه با وجود "دمکراسی" احتمال "گذار مسالمت آمیز" به تحولات بنیادی و سمت گیری سوسیالیستی تقریبا حتمی خواهد بود. در حقیقت علت اصلی عنوان کردن این شعار تاکتیکی توسط کمیته مرکزی، بخاطر ضمانتی است که کمیته مرکزی

به جناح‌هایی از هیئت حاکمه در رابطه با هدف کمیته مرکزی در زمینه حفظ سیستم غارتگرانه موجود می‌دهد و نه هیچ چیز دیگر. اما جنبش انقلابی و کارگری ایران چگونه به مرحله کنونی انقلاب (انقلاب مکرانیک نوین) بر خورد نمود و در پاسخ به ارجحیت ارتجاعی کمیته مرکزی چه عنوان میکند ؟

اولاً: علیرغم نفی مکرر و جوب "شرایط عینی" انقلاب توسط کمیته مرکزی، اکنون در بازیت (شاید متجاوز از ۸۰ سال) شرایط و عوامل عینی انقلاب به مفهوم تشدید فوق‌العاده و تضاد اساسی جامعه ۱- تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولید و ۲- تضاد بین روینا (اساساً قدرت سیاسی حاکم) وزیر بنای اقتصادی، در میهن ما فراهم گردیده و بقول مارکس انقلاب اجتماعی در دستور کار نهضت خلق قرار گرفته است. آنچه موجب عدم موفقیت و وقوع انقلاب گردیده، ناتوانی شرایط ذهنی در پاسخگویی به این شرایط عینی میبوده است. در این دوران طولانی چندین بار اتفاق افتاده است که در جامعه اوضاع انقلابی به مفهوم لنینی گممه در سراسر کشور و یا در بعضی استانها بوجود آمده (دورانهای انقلاب مشروطه، سه قیام جنگ، پسیان، خیابانی، نهضت مکرانیک آذربایجان و کردستان، دوران ملی کردن صنایع نفت، پانزده خرداد ۴۲)، لیکن بعلمت غلبه مشی‌های رفرمیستی بر جنبش، تمام این موفقیتها از دست رفته و ارتجاع از این اوضاع و حرانها سالم بیرون آمده است.

ثانیاً: در ماهیت رژیم شاه و استبداد سلطنتی محمدرضا شاهی از اوان پیدایش آن تا کنون تغییرات اساسی و کیفی رخ نداده بلکه رژیم محمد رضا شاه کماکان نماینده و عالیترین تجلی دشمنان اصلی مردم یعنی امپریالیسم. مالکان ارضی و سرمایه‌داران بوروکرات میباشند. از آن جاکه دیگر مرکز تاریخی رژیم نزدیک است لذا رژیم و استبداد و ترور و خفقان را امروز بطرز بی‌سابقه‌ای تشدید کرده است. هر نوع صحبت در مورد پیدایش "تغییرات کیفی" در استبداد رژیم بمعنای تطهیر تاریخیه شوم و منفور محمد رضا شاه میباشند. رژیم شاه بمثابه سنگ زنجیری و پاهای امپریالیسم هرگز علیرغم لطائلات کمیته مرکزی کوچکترین قدمی در راه منافع و مصالح مردم برنداشته است و هرروز در جامعه منفرد تر و بی‌پایتر گردیده و البته در سالهای اخیر جنایت و وطن‌فروشی‌اش را نیز بغایت تشدید کرده و امروز از این جنایتها بعنوان وثیقه‌های برای حفاظت خویش توسط امپریالیسم استفاده می‌نماید.

ثالثاً: سیاستهای رژیم شاه از ماهیت طبقاتی آن جدا نیست و هرگونه جدا کردن این سیاستهای رژیم از ماهیت آن (همچنانکه کمیته مرکزی انجام میدهد) به مفهوم جدا کردن سیاست از اقتصاد، به مفهوم مستقل جلوه دادن رژیم شاه و در صورت وابسته دانستن وی، تنها به مفهوم قبول این مسأله است که در عصر امپریالیسم اروپایان شاه میتواند تعادل به آزادی و مکراسی داشته باشند.

رابعاً: گرچه هیئت حاکمه ایران، مانند هر هیئت حاکمه ارتجاعی یکبارچه نبوده بلکه در درون آن باندها و دستجات مختلفی دیده میشود که این دستجات باید یکدیگر در تضاد روز افزونی می‌باشند، لیکن ماهیت تضاد این جناحها علیرغم آنچه کمیته مرکزی می‌کوشد بصورت تضاد جناح "دیکتاتور و فاشیستی" با جناح "سالم و دودوراندین" جلوه دهد، این چنین نبوده بلکه کلیه جناحهای طبقات حاکمه ایران مرتجع و منفور و دشمنان قسم خورده مردم ایرانند، که هر کدام نیز سر در آخور دستجات مختلف امپریالیستی دارند. البته در عین حال جنبش انقلابی میبایست از تضاد های درون ارتجاع بخاطر تضعیف آن و پیشبرد امر انقلاب در طول مسیر انقلاب استفاده کند.

خامساً: انقلاب اجتماعی ایران (در مرحله مکرانیک کنونی) از یت مرحله استراتژیک عبور کرده که در حال حاضر ینی از شعارهای اساسی و استراتژیک آن بد رستی شعار "سرنگون باد رژیم منفور پهلوی" است. رژیم شاه عالیترین تجلی و نماینده راستین دشمنان اصلی خلق یعنی امپریالیسم، مالکان ارضی و بورژوازی بوروکرات میباشند، و سرنگونی رژیم منفور پهلوی در حقیقت هدف اصلی انقلاب مکرانیک نوین خلق است. کلیه نظرگاههای سیاسی که شعار فوق را با مضمون طبقاتی و سیاسی

شرح شده در بالا قبول کرده و عملاً در جهت تحقق آن گام بر میدارند در اردوگاه انقلابی و در غیر این صورت در اردوگاه لیبرالیسم و فرمیسم و یا در مورد کمیته مرکزی و امثالهم در اردوگاه ارتجاع جای دارند.

انقلاب دموکراتیک ایران فقط در صورت بوجود آمدن الفد ستاد سیاسی راستین پرولتاریا بسایجاد "جبهه واحد خلق" که ستون اصلی آن اتحاد طبقه کارگر و دهقان است و در عین حال اقشار و طبقات دیگر خلقی نیز شرکت دارند ج - ایجاد ارتش انقلابی برای در هم کوفتن قهری ماشین دولتی ارتجاع، به پیروزی خواهد رسید. تقسیم این مرحله از انقلاب به دوره متمایز توسط کمیته مرکزی و لیبرال - تروتسکیستهای وطنی با طرح لزوم سازش با جناحهایی از هیئت حاکمه در دوره اول فقط بمنظور قربانی نمودن جنبش و حفظ سیستم موجود است.

سادساً - مبارزه در راه آزادیهای اجتماعی - سیاسی و بر علیه دیکتاتوری رژیم شاه و غیره در صورتیکه در رابطه با سرنگونی رژیم شاه و کوتاه کردن دست امپریالیسم صورت نگرفته و بعنوان جزئی از پروسه واحد انقلاب در نظر گرفته نشود، چیزی جز فرمیسم آشکار نخواهد بود. تنها شارلاتانها و مردم فریبان میتوانند عنوان کنند که با وجود نظام اجتماعی کنونی و در عصر امپریالیسم میتوان بفزادی و دموکراسی دست یافت. لیکن این شعارها ("عد دیکتاتوری" و بخاطر "آزادیهای سیاسی" و بسیاری شعارهای دیگر) خواسته های بحق مردم و جنبش انقلابی ایرانند که بگرد آنها میبایست توده های مردم را در راه جنبش انقلابی بسیج نمود.

در خاتمه گوشزد میکنیم که هیچ ضمانتی نیست عمین کمیته مرکزی که امروز ظاهراً معتقد است پایگاه طبقاتی در اردوستانه شاه و مرتبه از سرمایه داران فرمانتور تغییر کرده و بزعم ایشان "دیکتاتوری شاه بطور عمده نمایند و دلان اسلحه، سفته بازان دلاهای نفتی، مقاطعه کاران دست اول پایگاههای نظامی و از نظر سیاسی نماینده مرتجعترین، تجاوزکارترین ضد کمونیستهای فاشیسم گرانی است که حاضرند قیصریه را بخاطر استعمال آتش بزنند" (دنیا، شماره ۲، ۱۳۵۴)، فردا در صورت پاره ای از سازشها بین دو ابر قدرت، بخاطر مداحی و کثافتی در بارگاه دربار پهلوی بد نبال لائول جده پدی نگردد.

صراحت کمیته مرکزی در طرح نوطه ننگینش برای جنبش خلق بدون شک عده های از مبارزین صادق را نسبت بماهیت این درودسته مرتجع آگاهتر نموده است (گرچه هنوز عده ای را خیال وحدت با این خائنین در سر است). از قرار معلوم کمیته مرکزی تا کنون در بدام انداختن جنبش انقلابی ایران موفقیت چندانی نداشته است چرا که اینان اینگونه گریه سر میدهند: "اگر نیروهای خلق با هم اتحاد کنند بیش از همه شاه و کارگزاران جلادش از این اتحاد خواهند ترسید و بخود خواهند لرزید. چرا این شادی را به دشمن روا میدارید و به پیشنهاد ما در باره اتحاد دست رد میزنید" (دنیا شماره ۱۲، ۱۳۵۴) و یا "هنوز گمراهی و سردرگمی که بیش از هر چیز بصورت دشمنی با حزب توده ایران... در میان بخشی از جوانان انقلابی راستین... ریشه کن نشده است... ناسف آور است که همه این تحولات عظیم هنوز نتوانسته است که این پرده رود را از جلو چشم عده ای از مبارزان جوان بدرد." (دنیا شماره ۵، ۱۳۵۵)

جنبش انقلابی ما با افشاء و طرد درودسته مرتد و جاسوس کمیته مرکزی در راه سرنگونی رژیم خائن شاه و کوتاه نمودن دست امپریالیسم قاطعانه بجلوگام بر میدارد.

روزین المللی زنان زحمتکش

روز هشتم مارس، روزین المللی زنان زحمتکش سراسر جهان، روز تجدید عهد مبارز سرسختانه و قهرمانانه هم‌زمان آزاد جهان علیه ظلم و استثمار برای آزادی، برای نابودی امپریالیسم و مرتجعین حاکم برای پیشبرد جامعه و تساوی حقوق می‌باشد. شصت و هفت سال پیش کلدراز تکین یکی از رهبران جنبش انقلابی آلمان پیشنهاد تعیین روزین المللی زنان را به نشست احزاب کارگری و سوسیالیست آن دوره در کنگره استراسبورگ کهنه‌گ (۱۹۱۰) پیشنهاد نمود. سرچشمه این پیشنهاد مبارزات درخشان زنان کارگر در سالهای ۱۸۵۷ و بعد در صنایع آمریکا و مخصوص مبارزات وسیع زنان در نیویورک در سال ۱۹۱۰ بود. از آن پس تمامی نیروهای انقلابی و مترقی سالروزین المللی زنان را جشن می‌گیرند. هرچند در قرن اخیر است که چنین روزی تعیین شد مگر زنان در تمامی ادوار تاریخ دوش بدوش مردان علیه ظلم و ستم و برای آزادی علیه طبقات مستکرم حاکم قهرمانانه برخاسته‌اند. از جنبشهای ضد برداری تا عصر فنود الیسم گرفتار دوران تحکم سرمایه‌داری و عصر امپریالیسم نقش زن برجسته بوده است. سال ۱۸۷۱ عقبه کارگر سراسر جهان چنان پرامیدش را به پاریس دوخته بود، برای اولین بار در تاریخ، طبقه کارگر قدرت سیاسی را به دست گرفته و برای مدتی هرچند کوتاه چنان تحولاتی در آن جامعه بوجود آورد که سرمایه‌داران سراسر اروپا و منجمله ولت‌های دو کشور در حال جنگ آلمان و فرانسه علیه عقبه کارگر متحد گردیدند و چون پاریس را ناپدید ساختند. ولی آنچه که هرگز از صفحات تاریخ محو نخواهد شد اهمیت این مبارزات قهرمانانه و جوانه‌هایی که در آن زمان در پاریس دید و زحمتکشان جهان بآن دل‌بستند، آزادی و تساوی حقوق، نابودی ظلم و استثمار، زنان قهرمان پاریس در آن روزهای بحرانی دوش بدوش مردان اسلحه بدست گرفتند و جل باخفتند و بار دیگر ثابت نمودند که زنان زحمتکش تنها آزادی‌اند و همواره آماده قیام علیه تمامی مخالف جامعه می‌باشند.

کورن مبارزات عقبه کارگر و روشنفکران انقلابی که باین طبقه پیوسته بودند از ابتدای قرن بیستم تحریک بسیار فعالی را در میان زنان روشنفکر و کارگر بوجود آورد. نسله شدن مبارزه طبقاتی در انقلاب ۱۹۰۵ و سپس اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و تشکیل کشورهایمانحست رهبری نسیم زنان را در صفوف اول انقلاب مسلحانه و هدایت آن فرار داد، کسانی چون ما-اشاکروویچا و اورد ماگادرم مجرب و انقلابی را پروراند و هزاران زن قهرمان و انقلابی نیز در امپریوزنی انقلاب روسیه جان سپردند. امروزه پیروی از انقلاب و در آن سازا کثیر و گسترش آن سراسر گیتی میلیونها زن عمدتاً مردان از بند استثمار و استعمار خود را رها ساختند و فعالانند در ساختن جوامع نوین و حفظ حقوق یکسان می‌کشند. و هزاران هزار قهرمان در زندانهای مرتجعین و استعمار امپریالیسم گم‌گشته‌اند و در سرتاسر جهان می‌باشند و یاد می‌دهد ان نبرد علیه آنان می‌زنند. روز هشتم مارس در کشورهای چون چین، ویتنام، کامبوج، لائوس، البانی و کره روز تعیین جشن و سرور است. در سایر کشورهای همبستگی کامل با خلی‌های از بند رسته این کشورهای سراسر جهان اگرچند سازه شرایط اجازه بد جشنهای غنی و اگر شرایط دیکتاتوری فاشیستی باشد بزرگ است این روز مخفی برگزار می‌شود.

سرمایه‌داران انحصارگرو- ولت‌های تحت حکومت خودشان باین روز تاریخی که متعلقه زنان کارگر و زحمتکش جهان است دخی و کینه ای عمیق دارند. چون اگر از بدگاه این زانوای زن هم‌گالاهم سرچشمه بهره‌کشی و استثمار بحساب است و اگر جنبش انقلابی جهانی و جنبش کارگری هر کشور و زنان پیشرو و آزاده عقبه کارگران روز را برای آگاهانیدن هم‌زمان و مردان بوضع انقلابی و مبهمنی از جوامع اختصاصی می‌دهند، چنانچه امپریالیسم و سرمایه‌داران هفت خوروی هم‌عجز علیه آن خصومت ورزند.

سرمایه‌داران حوصوران زنان همراه با کودگان و اقلیت‌های دیگر درون یک کشور بصورت نیروی کار در حیره‌وارزان می‌نگرند و در قرنهای گذشته و بخصوص از آغاز انقلاب صنعتی چنین رفتار کرده‌اند، ساعات کارشان و ۱۶ ساعت در خمه‌های نضاک مصروف به کارگاههای عربی و زنان تا آنجا که زنان و کودکان را با زنجیرهای می‌بستند که با خواب نروند و با فرار نکنند. ضرب و شتم وادانت و تجاوزات آن از سوی سرمایه‌داران و زمین‌داران و صاحبین شرورشان تا حد کشتن و یا وارد کردن آنان باشعار رویدادهای طبیعی و روزمره بود و موافقین جوامع سرمایه‌داری مسلمان رهنشانی اربابان سرمایه‌دار نوشته می‌شدند هم‌گالان نیز می‌شود. سرمایه‌داران پست و آرنند تحت عناوین مختلف مانند اینکه زنان ضعیفند و کارهای سنگین نمیتوانند انجام دهند و یا اینکه قادر بانجام کار ای پیچیده نیستند و غیره بر همین اینکه کارهای سنگین و کم‌ترکن را بجز زنان محول میکنند همین دلایل را وسیله‌ای برای استثمارند بد تر فرار می‌دهند و کمترین دستمزدها بجز آن می‌پردازند و از آنجا که رویشای جامعه‌ایک‌هائیان ساگردمانند نیز برتری مرد را امری حتمی و طبیعی و تثبیت شده نشان می‌دهد و مرد را باین نوع روابط میان زن و مرد آموزش می‌دهد نه تنها قادرند نیروی خان‌زنان را سریع تر و از آنتر می‌کند بلکه آموزش کهنیجه همان روابط تولیدی حاکم بر جامعه است بود چراچنان تثبیت میکند که برتری جونی مرد را تا حد گفد و نتیجتاً بسیاری از موارد و جنبشها و

بخصوص در همه‌ی اولیاد کوفاتی آنان نهی از جامعه، یعنی زنان بسیار زود معروف جنبش‌شکنگ نیستند .
 ستم و استعمار دولا به زنان در چنین جوامعی بدین معناست که نه تنها زنان (اساساً زنان زحمتکش) همراه مردان در جا-
 معه توسط طبقات حاکم از لحاظ سیاسی مورد ستم قرار می‌گیرند بلکه این ستم‌شدیدتر از مردان بوده و زنان از حقوق کمتری برخوردارند
 و در همین حال در عرصه تولید توسط همین طبقات حاکم همراه مردان شدیدتر از مردان استثمار میشوند . از سوی دیگر دلیل همین روابط
 تولید و وابستگی اقتصاد زنان به مردان و به خاطر روستا و فرهنگ جامعه که گویا مردان برتر و زنان ناتوان‌ترند ، زنان در خانه و جامعه توسط مردان
 تحت ستم قرار می‌گیرند . سرمایه‌داران انحصارگر و حکومتیان تحت سلطه آنان نخبه‌ها را به عنوان نیروی کار ارزان استثمار میکنند بلکه به
 زن بصورت کالا نگرسته و بصورت ابزاری برای پیشبرد مقاصد و حذف سلطه خویش استفاده میکنند . اینان زن را هم‌کالا برای استفاده
 مردان می‌بینند و هم‌کالائی جهت گسترش بازار برای سایر کالاها و فراورده‌ها ، یعنی عامل تبلیغ و آب کردن بئجل های جوامع سرمایه-
 داری و هم‌ا براری جهت انداختن فرهنگ و فساد سیستم سرمایه‌داری و امپریالیستی جهت تحریک و ترویج برای نابودی آنان و هم
 چنین بیانه‌ای برای تشدید قوانین فاشیستی و کثرت‌شدید تر . مثلاً در آمریکا با بررسی و دقت نمی‌خواهد تکلیف در ریاست‌زنان
 آمریکا اولاً بعنوان کارگر ارزان مورد استثمارند ، بد فرار دارند ، ثانیاً ، آنان بصورت کالائی جهت استفاده و برآورد احتیاجات مردان
 و خصوصاً صفا که و تکویراتی‌ای آن هستند ، ثالثاً ابزار مونت‌تیلیمانی و بازارهایی است ، یعنی برای آب کردن هر جنبه خواه
 مشروب باشد یا لاستیک مانین ، زن ابزاری تبلیغ و جلب توجه خوشاست و رابعاً فرهنگ پر از فساد و روزانی که جوانان این جامعه راه
 بهنجاری و دلسردی نسبت به رویداد های جامعه و خواست بانقلاب می‌کشاند و در این میان نقش ویژه‌ای برای گسترش چنین فرهنگی
 برای زنان قائلند و بالاخره خواصاً : اگر روزی می‌خواهد برای حفظ و استحکام موقعیت خود قوانین شدیدی ترویج سیستم پلیسی قویتری
 را ایجاد کند البته تحت عنوان نبود امنیت برای زنان و خصم‌رفت و آمد و غیره سیستم پلیسی و سرکوب خود را چندین برابر کرده می‌کند . و حال
 زمانیکه زنان سراسر جهان تحت رهبری انقلابیون و عصبه کارگر می‌کشند که خود را آگاه و متحد سازند و طبقه تمامی موارد علم و استعمارها
 حیرتند چرا که نباید اربابان انحصارگر خود بپیچند و چنان باید در همین هفتاد و هشتاد سال مارس که در فعالیت و تبلیغ وسیع برای روزین الملی
 زنان است برنامه انتخاب "ملکه زیبایی" را با استفاده از دستگاه‌های تبلیغاتی خود بچشم‌گون مردم فرو کنند . مثلاً سال با برنامه
 فنی در اکثر ایالات آمریکا برنامه تمی "ملکه زیبایی" ایالتی برگزار شده که بین ۶ تا ۸ مارس برگزار میشود و جریان آن تا اوایل ماه مه
 که "تفاقی روزین الملی کارگران است که داده میشود و آنوقت ترار است "ملکه" ک آمریکا انتخاب گردد . تبلیغ مقامین به عنوان
 کالا جامعه پر از فساد سرمایه‌داری و انتخاب بهترین از عرصه خود سرمایه‌داران و پانایندگان آنان (در هیات زوری) اینست
 برنامه تجمعی حاکم که می‌کشند هم‌زمان با روز زنان زحمتکش سراسر جهان برگزار شد .

در اینجایا زمست که به موقعیت کشورهای گه‌زمانی مهد آزادی و پیشرفت بودند نظری افکیم . از زمانیکه خروید در شوروی بقدرت
 رسیده و دستاوردهای انقلاب کشورشورا هایک بیک در ستمد زد و جمعی از صاحب‌نظران قدرت سیاسی را کاملاً در دست خود گرفتند
 همراه با تغییر ماهیت مجموعه‌ها و وضع در این کشور و کشورهای اروپای شرقی ، زنان نیز گه‌زمانی همراه با اکثریت مردم موجب کارگر آزاد و
 برای کاملاً برخوردار بودند ، دیگر بار در جنگ همان موارد علم و استعمار و سودجویی گرفتار شدند . کشورشورا ها گه‌زمانی مهد آزادی زن
 و کبیر حمتکشان زنان سراسر جهان بود ، امروز باید ننگ برگزاری مراسم انتخاب "ملکه زیبایی" را همراه با منک تالی سرمایه‌داری غرب
 حمل کند . موقعیت زرفساد تا اینجا نفوذ میکند که صد خونگ رانی و بی بند وباری ، محل گد راندن تعطیلات عیاشان و سرمایه‌داران
 اروپای غربی ، کشورهای اروپای شرقی و حتی آزادی‌های مسافرتی علناً این انحصار را برای جلب سیاحان تبلیغ میکنند . تجربه
 شعوبی سایر کشورهای اروپای شرقی ، از آزادی‌های دیگر این اصل را ثابت میکند که در جمهوری و دیکراسی یک جامعه را باید در آزادی
 زنان آن جامعه را زیایی کرد و زنان یک جامعه مرکزوری آزادی و تساوی را نخواهند دید مگر مجموعه آن جامعه خود را از فساد ارتجاع و
 امپریالیسم آزاد گرداند . در شوروی بدلیل تاریخ انقلابی و تجربه ساختن سوسیالیسم هم‌کتاب متحد دلنشین و استالین و دیگر رهبران
 در مورد زنان وجود دارد و در دسترس است و هم‌قوانین برای حقوق زنان بوده و هست ولی آنچه وجود ندارد آزادی و تساوی زنان و
 مرد است . منشی انگل سود پرست که تمامی دستاوردهای انقلاب را با بروی کاغذ خشکانیده مویا بنفع منافع خود تغییر داده‌اند و در ستم
 و استثمار زنان بر امپریالیست‌های غرب سبقت می‌جویند .

در ایران زنان برای قرن های منادی تحت ستم و ولایه‌ای شدیدی فرار دارند . در ایران فتوای قرنیهای گذشته تا زمان
 قاجاریه و آستانه انقلاب مشروطه نخبه‌ها زنان هم‌ا مردان تحت روابط معین اجتماعی چنین جامعهای از هیچ‌گونه آزادی سیاسی

برخوردار نبودند بلکه بدلیل نقش نازلتر زنان در تولید و در خانواده نیز تحت حتم و فشار قرار داشته و از آزادی چندانی برخوردار نبودند. از زمان گسترش اقتصاد کالسی و رشد سرمایه داری و با ورود امپریالیسمها به ایران و تبدیل ایران به جامعه ای نیمه مستعمره، زنان به قیاس بیشتری بعنوان نیروی کار ارزان از خانه به کارگاهها و کارخانه ها کشیده شدند که در نتیجه در این عرصه نه تنها همسراه مردان و شدید تر از آنها استثمار میشدند. در ایران آغاز این دوران جدید را از بسود و ورود استعمارگران انگلیسی و روسی و فیسره به ایران و انحصار برخی قرار دادها به آنها دربار فاسد قاچار بعنوان ذکر کرد.

زنان ایران در تمام ادوار تاریخ همواره ثابت گردماند که تحت سخت ترین شرایط آنان برای پیگیری خونین علیه مرتجعین حاکم و برای آزاد کردن یک جامعه هستند. خاصه زنان قهرمان بیشماری در تاریخ چند قرن گذشته ثبت گردیده که سلسله رهنمایست اجتماعی آن دوران جامعه فقط قصرهای ازد نهاد کوشده و کم بهائی باین مبارزات و دست فراموشی سپردن آن اجبار نتیجه فرهنگ غالب برجایمانده بود است. در جنبش سراپا انقلابی "بایان" که شمال و جنوب ایران را در بر گرفت و نیز بهراند ام شاهان مرتجع و فاسد قاچار و سازندگان دربار افکنده خاطر ماهره ملقب به قره الحین چون دُری میدرخشد. ماهره سخنور بود ماهره سیاسی و تشکیلاتی جنبش بایان از شیراز شروع به فعالیت و دعوت نمود به مبارزه علیه حاکم بود دربار قاچار کرد و تا مازندران این کار را پیشبرد بدست آورد دربار او را دستگیر کردند و ناصرالدین شاه برای در هم شکستن جنبش بایان سعی نمود تا ظاهر مرام او را در کف فقط اعلام کند متعلق به بایان نیست و او را بد آنرا رد و تحقیر کرد، شاه ملعون قاچار حتی حاضر شد که ظاهر مرام دربار آید و در جواب بسؤال شاه که آیا توبه جنبش بایان و استغای فقط یک کلمه "نه" را بگوید و سپس آزاد است و مشورت و دولت میرسد. ظاهر که زاده فقر و بیچارگی بود و خود استعمار و استثمار را با هم وجود درک کرده بود این پیشنهاد را با تحقیر و نفرت برپیشانی آوردند گانس کوبیده تا بالاخره در سلطان آزادی ایران، درباری که کشتن زنان را نافرمانی است و آنرا کتاهی تلقی میکرد در برابرش زنان آزاد و انقلابی ایران چاره ای جز کشتن و جنایت ننگین ندارد. گویند وقتی حاضران در محکم دربار صلح در حمام کرد و بهترین لباس را برتن نمود که گوش به مجلس جشن و سرور میرود. این شیرین و ارستراضره جلادان ناصرالدین شاه را باغ پلخانی باد شمال خف کردند و در چاه ریخته شدند و چاه را با سنگ و خاک پر کردند.

سلسله جنبش بایان در آستانه انقلاب مشروطه و بخصوص خاصه مشروطی چون ماهره قره الحین تاثیر فراوان بر تود مرتجعین و زنان زحمتکش ایران و بخصوص تهران و سایر شهرستانها گذاشت. هنوز چند سالی از سرکوب خونین و وحشیانه جنبش بایان نگذشته بود که جنبش تنباکو آغاز شد. مردم علیه انحصارگری انگلیسیان و همه سعی مرتجعان و خواندگان دربار قاچار قیام کردند. در باره آنرا با گرفتن جنبش وحشت داشت در همین اینک به بنده از برین در این زمانه های از اخوند های درباری را سزاد رون واد است تا آبه های پاس بخوانند و عزم تود مراست کنند. در روزی که کار این مشاهیر و کارگران با کارروایی گرفته بود و واحدی موثر افتاد بود بناگاه جمع کثیری از زنان میان مردم هجوم برد و با صدای رسا تود مرا چنین خطاب کردند ۴ کرمرد انما بخوانند نسبت باین واقعه بی اعتنا بمانند و تسلیم بشوند ما زنان چاد رها را بد و راند اختطاس مردم انصاف و خواهیم و نخواهیم گداشت حی ملی ما بدست بیگانگان بیافتد. سپس با شمارهای پر شور تود مرا علیه انحصارگران انگلیسی و درباریان و عنفروتن به حرکت و مبارزه واد استند. بعد ما معلوم شد که این دستبختن از یک جمعیتی از زنان بودند که برای مبارزه علیه امتیاز تنباکو متشکل گردیده بودند. در اثر کار پر خروش زنان غیر تهران آنروز تود به تظاهراتی سیاسی علیه امپریالیسم انگلیس و دربار دست زد و قلبانها و جیبی هارا تکاندند و عزم قاطع خود را برای ادامه مبارزه علیه دشمن ثابت کردند. مبارزاتی از این نوع بود که قاچار به واریابان اثر را واد است تا عقب نشینی کنند.

انقلاب مشروطه مباحثه و اقتدار و صفات و بخصوص شهر نشینان را به حرکت واد است. در تهران بیشماری از میان زحمتکشان در برابر جنبش قرار گرفتند و جانفشانیها و قربانیها بی شماری از تود متشبه به آزادی و استقلال بر صفحات تاریخ نقش بست زنان قهرمان ایران در هر کجا که امثالی برایشان وجود داشته همه عقید و بند های فئودالی را پاره کردند و به جنبش انقلابی ایران پیوستند.